

کثر راهه

درسنامه عمومی

نقد تصوف

بسم الله الرحمن الرحيم

درس اول

تاریخچه صوفی و صوفیگری

و

تعریف تصوف

باخواندن این درس از دانش پژوه انتظار می رود که:

1. با سیره استعمار گران در برخورد با مخالفان آشنا شود .
2. نقش استعمار را در تاسیس تصوف بداند .
3. با تاریخچه مختصر و اجمالی تاسیس تصوف آشنا گردد .
4. با انواع تعریف لغوی تصوف و نقد های آنان آشنا گردد .
5. بهترین تعریف اصطلاحی تصوف را بداند .

تاریخچه صوفی و صوفیگری

قبل از اینکه بخواهیم در رابطه بامعنای صوفی سخنی به میان بیاوریم باید بدانیم که صوفی و صوفی گری در تاریخ اسلام به کدام زمان برگشته و دارای چه تاریخچه ای بوده است .

برخی بخاطر اینکه بخواهند رنگ و بویی به درویشی و صوفیگری داده باشند قدمت انرا به قبل از نبی مکرم اسلام رسانیده و خود حضرت را نیز سر سپرده اقطاب وقت می دانند مثلاً ملا علی گنابادی معروف به نور علیشه ثانی در کتاب صالحیه اینچنین می نویسد :

«البته (پیامبر) مربی داشت که او را از نقص به کمال رسانید و مربی آن حضرت باید کامل باشد لهذا از پستان ابی طالب شیر خورد و در تربیت ابی طالب بود و سالها خدمت ابی طالب نمود که قطب وقت بود¹»

که با بیان این مطلب کذب و غیر قابل اثبات از لحاظ تاریخ و متون دینی می خواهد هم مشروعیتی به جریان تصوف داده باشد و هم ارادت اولیاء الله را به این جریان نشان داده باشد .

¹ گنابادی ، علی ، صالحیه ، تهران ، چاپخانه آیدا ، 1351 هـ ش ، چاپ سوم ، ص 201

برخی دیگر پا را فراتر گذاشته و سابقه درویشی را به خود خدا می‌رسانند، خدا را به عنوان اولین درویش معرفی کرده و می‌گویند:

آنجا که نظر گاه دل درویش است صد چشمه زندگانی در پیش است

هرگز میازار دل درویش را درویش خدا نیست خدا درویش است

اما مسلم و واضح است که این مطالب صرف ادعای بدون دلیل بوده و ناقلان آن هیچ منبع اسنادی برای مطالب فوق ارائه نکرده‌اند.

اسلام در ذات و بطن خود همیشه در کنار مسائل سه گانه اعتقادی، اخلاقی و احکامی مسایل عرفانی را مدنظر داشته است و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که به عنوان عارفان راستین و بلکه تنها منابع عرفانی در کنار قرآن کریم می‌باشند در بین مطالب دربار خود به این مطالب به نحو کافی و وافی پرداخته‌اند و آن مطالب ارزشمند را به یادگار برای همه نسلها تأقیامت بیان داشته‌اند و اگر کسی در این مسیر گام خطایی برداشته است فوراً متذکر گردیده‌اند، که ان شاء الله در ادامه بحث به برخی آنها اشاره خواهد شد.

وقتی اوراق تاریخ را تک تک ورق می‌زنیم تا زمان حیات نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) هیچ جانی نامی از صوفی و صوفیگری، تصوف و متصوفه نمی‌بینیم بنابراین سادگی است حرف عده ای را که بدون دلیل مطالبی را در این زمینه مطرح می‌کنند بپذیریم.

واقعیت این است که بعد از رحلت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) مخالفان و معاندان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) در مواجهه و مقابله با آن حضرات با سه وجهه و مشکل اساسی مواجه بودند و روی هر کدام بوجهی سرپوش گذاردند.

1. اولین مشکلی که با آن مواجه بودند وجهه سیاسی اهل بیت علیهم السلام بود. یعنی 70 روز قبل از رحلت نبی مکرم در

جریان غدیر امیر المومنین را به مردم به عنوان ولی و سرپرست معرفی کرده و از از مردم برای امیر المومنین نیز بیعت گرفته بود. لذا زمان بخلافت رسیدن ابوبکر خیلی از مردم آن زمان با ابوبکر به مخالفت برخاستند.

در اینجا استعمار آنروز با چند حربه با این وجهه مقابله کرد:

عده ارا با تطمیع و عده ای را با تهدید و عده ای را نیز با حذف فیزیکی از میان برداشت.

2. مساله بعد وجهه اقتصادی و بذل و بخششهای اهل بیت عصمت و طهارت بود که باعث می شد که مردم دور اهلیت جمع شوند ؛ که این بذل و بخششها دیگر نیازی به توصیف ندارد .

این وجهه را نیز با جریان غضب فدک پیگیری نموده و روی آن سرپوش گذاردند .

3. اما مشکل سوم و عمده مشکل استعمار آنروز وجهه علمی و عرفانی اهل بیت علیهم السلام بود که اولاً روایات آن در بین مردم رواج داشت و ثانیاً این مطلب نیز از لحاظ عملی ثابت بود .

برای حل این مشکل و معضله ابتدا سعی کردند که خود را در این مقام جای دهند و مطرح نمایند بنابراین شروع به کنار زدن اهل بیت علیهم السلام نموده و خود را مطرح کردند . برای اینکه بتوانند پایه های این تفکر را نیز در بین مردم محکم نمایند شروع به رواج روایات ساختگی در فضایل و مناقب خلفا (خودشان) نمودند که اگر کتب اهل سنت را ورق بزنید پر است از اینگونه روایات ؛ ولی گذر تاریخ باعث شد اینها نتوانند از پس این مدعی بر بیایند و در نتیجه آمدند و دست به یک اقدام جدید زدند .

تصمیمی که آن را عملی کردند این بود که خود از را گود بیرون کشیده افرادی را پرورش داده و این افراد را در جامعه بعنوان عباد و زهاد و علمای ربانی مطرح نموده و کرسی درس در اختیارشان نهادند و از همه جهات آنان را تقویت نموده و در مقابل نگذاشتند افراد با سیره علمی و عملی اهل بیت آشنا شوند .

این افراد که در جامعه به نام عباد و زهاد و عالمان علوم دینی مطرح شده بودند و مردم فراوانی را بدور خود جمع کرده بودند کم کم باعث دوری مردم از اهلیت عصمت و طهارت علیهم السلام گشته و همان مقامات را برای خود قایل شدند . اینان در جامعه جریان زهد گرایی افراطی بدوراز ولایت را راه اندازی نمودند که این مساله باعث شد تا اولاً اهل بیت به حاشیه رانده شوند و ثانیاً مقدمات یک جریان انحرافی به نام تصوف بوجود آید . سر دسته این افراد شخصی به نام حسن بصری بود که زهد گرایی افراطی را علم نمود . هم اکنون چند نکته ای از زندگی حسن بصری را یاد آور می شویم .

حسن بصری

ابو علی یا ابو محمد یا بنا بر قول مشهور ابوسعید حسن بن یسار بصری پدرش از اسرای میسان - دشت میشان خوزستان - دهی در پایین بصره میان واسط و بصره نزدیکتر به اهواز که نخلستانهای زیادی داشت و به زمان عمر ابن الخطاب فتح شد . یسار در جنگ ایران دستگیر شد و به بردگی زید ابن ثابت در آمد . پس از اسارت به مدینه النبی انتقال یافت و در آنجا با خیره کنیز آزاد شده ام سلمه ازدواج کرد . در سال 21 هجری مطابق 641 میلادی دو سال قبل از مرگ عمر ابن الخطاب در مدینه این زن و شوهر دارای فرزند پسری شدند . نوزاد خود را نزد عمر بردند . گفت او را حسن نام بگذارید که نیکو روی است .^۲

آیا حسن بصری شیعه بود ؟

برای اینکه موضع وی در مورد شیعه بودن و نوع رابطه وی با ائمه اطهار علیهم السلام روشن گردد ابتدا باید تعریفی از شیعه هر چند از لحاظ لغوی ارائه دهیم تا ببینیم بر طبق این تعریف می توان حسن بصری را شیعه و پیرو اهل بیت دانست یا خیر ؟
راغب در تعریف شیعه می نویسد:

«شیعه کسانی هستند که شخصی بواسطه آنها قوی و نیرومند میشود و شهرت پیدا میکند.»^۳

برای اینکه پیروی حسن بصری از اهل بیت و بالاخص امیر المومنین علیه السلام روشن شود مادر بین روایات توجه شماخواننده محترم را به دو روایت جلب می نمایم .

اولین روایت :

ابن عباس می گوید :

^۲ عمادی ، مهدی ، حسن بصری چهره جنگالی تاریخ تصوف ، تهران ، سنایی ، 1384 هـ.ش، چاپ اول ، ص 50
^۳ راغب اصفهانی ؛ حسین بن محمد ؛ المفردات فی غریب القرآن ؛ تحقیق: صفوان عدنان داودی؛ بیروت ؛ دارالعلم الدار الشامیة ؛ 1412 ق؛ چاپ: اول ؛ ج 1 ؛ ص 470

چون جنگ جمل پایان یافت و حضرت پس از ایراد خطبه ای شدید اللحن در مسیری که میرفتند با باحسن بصری برخورد نمودند ، اومشغول وضو گرفتن بود . امیر المومنین فرمودند: ای حسن ! در وضوی خود دقت کن و شرایط آن رارعايت نما ، آداب ظاهری و باطنی آنرا مراقب باش .

حسن بصری به طور اعتراض آمیزی جواب می دهد : دیروز بود که تو با مردمی می جنگیدی که شهادت به توحید داده معتقد به رسالت خاتم النبیین بوده ، در رعایت آداب و شرایط وضو مراقبت داشته ، فرایض خود را به جا می آوردند .

امیر المومنین علیه السلام فرمودند : در صورتی که چنین بوده و تو شاهد این جریان بودی ، پس برای چه بر خلاف ما از آن مردم (اصحاب جمل) طرفداری و مساعدت نکردی ؟ حسن بصری می گوید : بخدا سوگند درست گفتمی ومن کلام تو را تصدیق می کنم . در روز اول جنگ بود که از خانه بیرون آمده ، غسل کردم و حنوط به بدن مالیدم ، اسلحه جنگ را همراه خود برداشتم و معتقد بودم که تخلف کردن از همراهی ام المومنین عایشه با کفر برابر است و راه خود رابه سوی لشرگاه بصره پیش گرفتم و چون به نزدیکی حریبه رسیدم آوازی شنیدم می گفت :ای حسن مراجعت کن ، قاتل و مقتول هر دو در آتش جهنم خواهند بود .و من با حالت وحشت و اضطراب به منزل خود باز گشتم .

و چون روز دوم شد باز همان عقیده مرا از جای خود حرکت داد و ازمنزل خود به نیت قتال و محاربه بیرون آمدم . بازچون به محل حریبه رسیدم همان آواز را شنیدم که برگرد قاتل و مقتول هر دو در آتشند .

امیر المومنین علیه السلام فرمودند :

این سخن درست ، ولی آیا می دانی آن آواز که بود ؟ آن آواز از برادر تو ابلیس بود و سخن او نیز درست وصحیح است زیرا که قاتل و مقتول از اهل بصره واصحاب جمل هر کدام باشند داخل در آتشند^۴ .

^۴علامه مجلسی، ملامحمد باقر، بحار الأنوار، مؤسسة الوفاء، بیروت - لبنان، ۱۴۰۴ هجری قمری ، ج ۴۲ ، ص ۱۴۱
عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ فَقَالَ يَا حَسَنُ أَسْبِغِ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ قَتَلْتُ بِالْأَمْسِ أَنْاسًا يَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ لَا أَصْدَقُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ خَرَجْتُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ فَأَغْتَسَلْتُ وَ تَحَنَّنْتُ وَ صَبَبْتُ عَلَيَّ سِلَاحِي وَ أَنَا لَا أَشْكُ فِي أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أَمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخَرِيبَةِ نَادَى مُنَادٍ يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ ارْجِعُ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ فِي النَّارِ فَرَجَعْتُ دُغْرًا وَ جَلَسْتُ فِي بَيْتِي فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّانِي لَمْ أَشْكُ أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أَمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَتَحَنَّنْتُ وَ صَبَبْتُ عَلَيَّ سِلَاحِي

یا اینکه امیرالمومنین در وصف او فرمودند :

هرامتی سامری دارد و سامری این امت حسن بصری است.^۵

حال با این توصیفات می توان گفت حسن بصری شاگرد و شیعه و مخلص امیر المومنین بوده است ؟

بعد از حسن بصری این روند توسط شاگرد اوسفیان ثوری ادامه پیدا کرد . سفیان ثوری بر خلاف بقیه نسبت به اهل بیت علیهم السلام بغض و کینه را علنی می کرد روایات متعددی در این زمینه وجود دارد و همچنین احادیثی را می ساخت و آنها را به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نسبت میداد که در کتب مربوطه آمده است.

جناب ابن داوود در رجالشان^۶ و علامه حلی نیز در خلاصه^۷ در مورد سفیان فرمودند که او از شیعیان نمی باشد . این نظریه را نیز مرحوم خویی در معجم رجال الحديث^۸ تقویت مینماید .

سدیر صیرفی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمودند :

مردم دستور یافته اند به زیارت این سنگها بشتابند و اطراف آنها طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایت خود را نسبت به ما اعلام دارند . سپس فرمودند: ای سدیر آیا مایل هستی باز دارندگان مردم از دین خدا را به تونشان دهم و آنگاه متوجه ابو حنیفه و سفیان ثوری که در آن هنگام در مسجد گردهم نشسته بودند شد و فرمودند اینان کسانی هستند که مردم را بدون هدایتی از ناحیه خدا و کتابی آشکار از گرایش به دین خدا باز می دارند . این انسانهای پلید اگر در خانه هایشان بنشینند و

وَ خَرَجْتُ إِلَى الْقِتَالِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ فَنَادَانِي مُنَادٌ مِنْ خَلْفِي يَا حَسَنُ إِلَى آيِنَ مَرَّةٍ بَعْدَ أُخْرَى فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ فِي النَّارِ قَالَ عَلِيٌّ عَ صَدَقْتَ أَ فَتَدْرِي مَنْ ذَلِكَ الْمُنَادِي قَالَ لَا قَالَ عَ ذَلِكَ أَخُوكَ إِبْلِيسُ وَ صَدَقَكَ أَنَّ الْقَاتِلَ مِنْهُمْ وَ الْمَقْتُولَ فِي النَّارِ فَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ الْآنَ عَرَفْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الْقَوْمَ هَلَكُوا

^۵ همان ، ج 42 ، ص 142

عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ قَالَ لَمَّا افْتَتَحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ الْبَصْرَةَ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ فِيهِمُ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ وَ مَعَهُ أَلْوَاخُ فَكَانَ كُلُّمَا لَفَظَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ بِكَلِمَةٍ كَتَبَهَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ مَا تَصْنَعُ قَالَ نَكْتُبُ أَتَارِكُمْ لِنَحْدِثَ بِهَا بَعْدَكُمْ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَ هَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مِسَاسَ وَ لِكُنْهُ يَقُولُ لَا قِتَالَ

^۶ حلی ، ابن داوود ، رجال ، تهران ، دانشگاه تهران ، 1383 هـ ش ، ج 1 ، ص 458

^۷ علامه حلی ، خلاصه الاقوال ، قم ، دار الذخائر ، 1411 هـ ق ، ج 1 ، ص 228

^۸ خویی ، سید ابو القاسم ، معجم رجال الحديث ، بی جا ، بی نا ، 1413 هـ ق ، چاپ پنجم ، ج 9 ، ص 162

مردم همه جا پرسه بزنند و کسی را نیابند که از خدا و رسولش آنها را خبر دهد، نزد ما می آیند و ما دستورات خدا و رسول را به آنان می رسانیم.⁹

پس به وضوح دیده می شود که سفیان مورد تایید اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نبوده است البته احادیث و مطالب دیگری نیز وجود دارد که طالبان می توانند به کتب مربوطه مراجعه نمایند.

اما کسی این جریان زهد گرایی را تبدیل به یکی از جریانات رسمی انحرافی نمود و تصوف را در قرن دوم به صورت رسمی تاسیس کرد شخصی به نام عثمان ابن شریک کوفی معروف به ابوهاشم صوفی بود. در احوالات ابوهاشم ذکر این روایت از امام عسگری علیه السلام می باشد که فرمودند:

از امام صادق علیه السلام در مورد ابوهاشم کوفی صوفی پرسش شد. حضرت فرمودند: وی فردی دارای اعتقادات بسیار فاسد است و کسی است که مسلکی به نام تصوف اختراع کرد و آن را راه گریزی برای اعتقادات پلید خود قرار داد.¹⁰

و بدین ترتیب با مقدمه سازی های حسن بصری و با پیگیری های سفیان ثوری در زمان امام صادق علیه السلام تصوف رسماً پا به عرصه وجود نهاده و اعلام تاسیس رسمی توسط ابو هاشم کوفی مینماید. بعدها دنباله روان این مسلک آداب و رسوم را بدان اضافه کرده تا آن را به شکل تصوف امروزی با مکاتیب مختلف در آوردند.

البته تصوف دارای مراحل و صعود و افول های مختلفی بوده که در این درسنامه مختصر مجال پرداختن به آنها نمیباشد، و ان شاء الله در درسنامه تخصصی تاریخچه تصوف به آن به شکل مفصل پرداخته خواهد شد.

⁹ ثقة الاسلام کلینی، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، 1365 هجری شمسی، ج 1، ص 392
عَنْ سَدِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع وَهُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الثَّبِيتَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَخْجَارَ فَيُطَوُّفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُوا فَيُغْلَمُونَ وَلَا يَتَّهِمُونَ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَا يَتَّهِمُونَ لَنَا قَالَ يَا سَدِيرُ فَأَرَيْكَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادِقُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٌ مُبِينٌ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثُ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ ص حَتَّى يَأْتُوا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ ص
¹⁰ شيخ حر عاملی، نقدي جامع بر تصوف، ترجمه الاثنی عشریه، مترجم عباس جلالی، قم، انصاریان، 1383 هـ ش، چاپ اول، ص 50
عن الامام العسکری علیه السلام انه قالک سنل الصادق علیه السلام عن احوال ابی هاشم الکوفی الصوفی و قال: انه فاسد العقیده جدا و هو الذی ابتدع مذهباً یقال له التصوف و جعله مفراً لعقیده الخبیثه

تعریف تصوف

در تعریف تصوف و صوفی باید از دو جهت به این مطلب پرداخته شود تا معنی و مفهوم آن نسبتاً روشن گردد. هم از لحاظ لغوی و ریشه یابی کلمه صوفی و هم از لحاظ اصطلاحی و معنای واقعی آن.

تعریف لغوی :

در اینکه کلمه صوفی از چه چیزی مشتق شده است بین محققین اختلاف نظر وجود دارد که ما در ذیل مطلب به برخی از این نظریات اشاره خواهیم کرد :

1. برخی قائلند که کلمه صوفی از soph که کلمه یونانی است، گرفته شده و به معنای حکمت و دانش است. کلمه

«فیلسوف» Fila به معنای علاقمند و Sophia به معنای دانش اخذ شده است. پس فیلسوف یعنی علاقمند دانش.¹¹

منتقدان این نظریه قائلند این نظر مردود است؛ به جهت اینکه علمای علم حروف، سین یونانی (سیکما) را همه جا به معنای سین ترجمه کرده‌اند و علی القاعده باید صوفی ترجمه می‌شد نه صوفی.

2. برخی گویند از صوفانه گرفته شده است و صوفانه گیاه کوتاهی است¹² که در بیابان می‌روید و بدین جهت به این گروه صوفی گفته می‌شود که تغذیه اینان از این گیاه بوده است.

منتقدین این نظریه گفته‌اند که اولاً این یک صرف ادعا است و دلیلی بر آن تا کنون اقامه نشده است و ثانیاً اگر قرار بود این گروه منتسب به این گیاه می‌شدند باید بدانها صوفانی گفته می‌شد نه صوفی.

3. جماعتی گفته‌اند که تصوف منسوب به اهل صفة است که جماعتی از فقرای بدون مال و خانواده مسلمان در صدر اسلام بودند که در صفة مسجد رسول الله منزل داشته‌اند و با صدقه زندگی می‌کرده‌اند.

¹¹ ابوریحان بیرونی، محمد ابن احمد، تحقیق ماللهند، قم، انتشارات بیدار، افسست مجلس دانه المعارف عثمانیه حیدر آباد دکن، 1376 هـ ش، ص 24.

¹² فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، 1410 ق، چاپ دوم، ج 7، ص 162.

منتقدین این نظریه قائلند این انتساب اشتباه می باشد زیرا اولاً جریان صغه یکک جریان تلخ اقتصادی بود که مورد تایید نبی مکرم اسلام نبوده و خود حضرت نیز سعی در از بین بردن این جریان داشتند و مسئله عقد اخوت از این نوع اقدامات بوده است ، و ثانياً اگر انتساب صوفی به اصحاب صغه درست و صحیح می بود باید می شد صَفّی نه صوفی .

4. برخی نیز صوفی را به صف منتسب کرده اند و و گفته اند بدین جهت به این طایفه صوفی می گویند که اینان همیشه در صف اول هر کاری بالخص جماعت حاضر بوده اند .

منتقدین این نظریه نیز گفته اند که این نظریه اشتباه است بدلیل اینکه اولاً اگر صوفی منتسب به صف می شد باید گفته می شد صَفّی نه صوفی و ثانياً صوفیه با مسجد میانه خوبی نداشته غالباً به خانقاه پناه برده و زبان حالشان این است که :

ابلهان تعظیم مسجد می کنند در جفای اهل دل جد می کنند

آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کاند درون اولیا ست سجده گاه جمله است آنجا خدا ست

5. نظریه پنجم که بین نظریات بیشترین طرفدار را دارد اینگونه مطرح می کند که صوفی از صَوَف به معنای پشم گرفته شده است و به این طایفه بدین علت صوفی می گویند که اینن غالباً لباس پشمینه بر تن می کردند .

دکتر قاسم غنی در کتاب تاریخ تصوف در اسلام می نویسد :

«حاصل آنکه نزدیکترین قولها به عقل و منطق و موازین لغت این است که صوفی کلمه ایست عربی و مشتق از لغت «صوف» یعنی پشم و وجه تسمیه زهاد و مرتاضین قرون اول اسلام به صوفی آن است که لباس پشمینه خشنی می پوشیده اند و نیز لغت تصوف مصدر باب تفاعل است که معنای آن پشمینه پوشیدن است همانطور که «تقمص» به معنای پیراهن پوشیدن است .

...

در بین صوفیه هم از عوام طایفه که بدون رعایت قواعد لغت یا تحقیق تاریخی به اصرار می خواهند بقبولانند که صوفی مشتق از صفا یا صغه یا صف یا امثال آن است بگذریم جماعتی از بزرگان صوفیه از قبیل ابو نصر سراج صاحب کتاب اللمع و نیز دسته ای

از بزرگان علمای غیر صوفی از قبیل ابن خلدون و ابن تیمیه و ابن الجوزی همه متفقند بر اینکه دو کلمه صوفی و تصوف از لغت صوف مشتق شده است.^{۱۳}»

تعریف اصطلاحی :

اگر معنای لغوی و ریشه شناختی تصوف متعدد بود در معنای اصطلاحی تصوف تعدد معنا حتی از تعداد مشایخ صوفیه زیاد تر است زیرا بعضی از مشایخ صوفیه هر کدام چند تعریف از تصوف ارائه داده اند و این تعاریف متعدد باعث شده است که گاهی اوقات یک تعریف با تعریف دیگر کاملاً متفاوت باشد. جناب سهروردی در عوارف المعارف تأکید می کند که :

تا کنون بیش از هزار و یک معنا از تصوف نقل شده است.^{۱۴}

مثلاً بعضی از متصوفه تصوف را به توحید معنا کرده اند و گفته اند صوفی موحد است^{۱۵} و برخی تصوف را به شرک نسبت داده اند گفته اند که «التصوف شرک ...»^{۱۶} و برخی نیز بالصراحه بیان نموده اند که «الصوفی لا مذهب له»^{۱۷} یعنی صوفی مذهب مشخصی ندارد و به هر جا که می رود به رنگ آنجا در می آید. که برای تفصیل بیشتر در معانی تصوف می توانید به کتب مربوطه مراجعه فرمایید.

اما به نظر می آید در بین تعاریف بهترین تعریفی که مد نظر بیاید که تاحوددی نسبت به تعاریف دیگر کاملتر باشد تعریفی است که مرحوم داوود الهامی محقق و تصوف پژوه معاصر در معنای تصوف ذکر نموده اند :

وی در کتاب عرفان و تصوف می نویسد :

^{۱۳} غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، تهران، زوار، ۱۳۸۹ هـ ش، چاپ یازدهم، ج ۲ و ۳، ص ۵۲

^{۱۴} سهروردی، شیخ شهاب الدین، عوارف المعارف، ترجمه: ابو منصور ابن عبد المومن اصفهانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ هـ ش، چاپ چهارم، ص ۲۴

^{۱۵} گنابادی، علی، صالحیه، تهران، چاپخانه آیدا، ۱۳۵۱ هـ ش، چاپ سوم، ص ۲۲۳

^{۱۶} عطار نیشابوری، فرید الدین، تذکره الاولیاء، مقدمه: ناصر هیری، تهران، انتشارات گلشایی، ۱۳۶۱ هـ ش، چاپ اول، ص ۳۸۴

^{۱۷} گنابادی، علی، صالحیه، تهران، چاپخانه آیدا، ۱۳۵۱ هـ ش، چاپ سوم، ص ۲۲۳

تصوف مسلک و روش لغزنده و متغیری است که نقطه شروع آن زهد و پارسایی و نقطه پایان آن عقیده وحدت وجودی است و در بین این دو نقطه شروع و پایان تنوع و اقسام رنگ‌های عقاید گوناگون و مسالک مخصوص فکری و تمایلات رنگارنگ پیدا شده است.¹⁸

خود آزمایی:

1. استعمار در برخورد با اهل بیت عصمت و طهارت با چند وجهه ازان بزرگواران مقابله می کرد ؟
2. استعمار در مقابل نقش سیاسی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به چند روش با طرفداران آنحضرات به مقابله پرداخت؟
3. نقطه آغازین شکل گیری جریان تصوف از کجا بود ؟ شرح دهید .
4. شخصیت حسن بصری را چگونه ارزیابی میکنید ؟
5. تاسیس رسمی تصوف در چه زمانی و بدست چه کسی اتفاق افتاد .
6. معانی لغوی تصوف را بیان کرده و قول صحیحتر توضیح دهید .
7. بهترین تعریف از بین تعاریفی که برای تصوف شده از کیست ؟ آن را بنویسید .

¹⁸ الهامی ، داوود ، عرفان و تصوف، قم ، انتشارات مکتب اسلام ، 1374 هـ ش، چاپ اول ، ص 18

درس دوم

اعتقادات مشترک فرق تصوف

الف : ولایت

بامطالعه این درس از دانش پژوه انتظار می رود که:

1. با مفهوم ولایت از نظر شیعه آشنا شود .
2. ارکان ولایت را بشناسد .
3. نظر صوفیه را در تعریف ولایت بدست آورد .
4. جایگاه و مقام ولی را نزد صوفیه بشناسد .
5. حدود و اختیارات قطب را نزد صوفیه بدست آورد .

اعتقادات مشترک فرق تصوف

صوفیه به طور کلی دارای اعتقاداتی هستند که غالب فرقه ها بدان پایبند بوده و آن را پذیرفته اند هر چند ممکن است برخی از فرق آن را در سیر اعتقادی خود نداشته باشند ، ولی از آنجا که غالب فرقه ها آنرا از جزء مرام خود محسوب کرده اند آنها در این بخش ذکر می کنیم .

ولایت

در اعتقاد شیعه، امامت تنها یک مقام حکومت ظاهری نیست، بلکه یک مقام بسیار والای معنوی و روحانی است، و امام علاوه بر رهبری حکومت اسلامی، هدایت همه جانبه را در امر دین و دنیا بر عهده دارد. فکر و روح مردم را هدایت کرده و شریعت پیامبر اسلام(ص) را از هرگونه تحریف و تغییر پاسداری می کند و به اهدافی که پیامبر(ص) برای آن مبعوث شد تحقق می بخشد.

امامت (ولایت) در مکتب تشیع پایه و اساس این مذهب می باشد، در اعتقاد شیعه مقام امامت (ولایت) ائمه اطهار یک مقام تنصیصی است که از جانب خدای متعال به رسول اکرم «ص» امر شد که امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود و امام امت اسلامی تعیین کند تا جامعه اسلامی را بعد از وجود نازنین رسول اکرم «ص» به منزل هدایت و سعادت برساند و ادامه دهنده این مسیر خطیر را خدای متعال در ذریه مطهر حضرت علی علیه السلام و حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها مقدر فرموده است که اسامی هر کدام از این افراد را با ذکر نام مشخص و معین فرموده است. و این مقام ولایت و امامت در حقیقت هرگز از قرآن جدا نمی شود و تمسک به هر یک بدون دیگری گمراهی و ضلالت را در پی دارد.

توطئه جدا کردن اسلام از امامت و امام، تنها زیر پوشش شعار **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ** تداوم نیافت، بلکه در هر مقطعی از تاریخ با دستاویز تازه و شگرد نوینی دنبال شد و از مسلک ها و باورمندیهای دیگر ادیان نیز در این راستا بهره برداری به عمل آمد.

پیامبر بزرگ اسلام از آغاز، خطر گرایش مسلمانان به رهبانیت و تصوف را به خوبی می دانست و از این رو، هرگاه از این گونه کجرویها در میان مسلمان می دید، بی درنگ به رویارویی با آن بر می خاست و از آن جلوگیری می کرد آن گاه که شنید برخی از اصحاب و یاران او از خوردن گوشت، استعمال عطر و آمیزش با زنان خود، پرهیز دارند، به شدت خشمگین شد و طی سخنان این روش را نکوهش کرد و با صراحت اعلام داشت که در اسلام رهبانیت نفی شده است.

از رسول خدا (ص) نقل شده است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ تَكْتُبْ عَلَيْنَا الرُّهْبَانِيَّةَ ائِمَّارَهُبَانِيَّةَ أُمَّتِي الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^{۱۹}.

ائمه عليهم السلام با گروه های صوفیه دائماً در تضاد بودند و این باعث شده بود که گروه های انحرافی صوفیه نتوانند در صف شیعیان رخنه ای ایجاد نمایند .

درویشان چون دیدند که شیعیان شیفته امامان معصوم علیه السلام و نایبان بر حق آن بزرگواران هستند، و بهمین دلیل در اطراف صوفیه جمع نمیشوند بر آن شدند که اولاً با تظاهر به ولایت و دم زدن از امامت زمینه به انزوا کشانیدن عالمان اسلامی و دور داشتن شیعه از آنان را فراهم سازند . و ثانیاً برای اینکه یک شبیه سازی داشته باشند آمدند اقطاب و بزرگان خود را به عنوان ولی و قطب دایره امکان معرفی کردند تا برای شیعیان نیز یک جایگزینی برای ولی ارائه دهند .

این جایگزین همان اقطاب بودند با همان ولایت معصومین بلکه بالاتر .

آنان ولایت را گونه ای تعریف کردند که هرکسی را می توانست شامل شود نه به تعبیر شیعه شخص منصوص از ناحیه خدا را . بنا بر این در تعریف ولی به عبارات مختلف چنین آورده اند:

« ولی کسی است که در حال خود فانی ، و در مشاهده حق باقی است و خود از نفس خود خبر ندارد و اگر با غیر حق باشد عهد و قراری ندارد^{۲۰} »

یا گفته اند:

« ولی کسی را گویند که فانی در حق و باقی به رب مطلق باشد و از مقام فنا به مقام بقا رسیده باشد و جهات بشری و صفات امکانی او در جهت وجود ربانی فانی گشته و صفات بشری او مبدل به صفات الهی گردیده است^{۲۱} »

^{۱۹} علامه مجلسی ، ملامحمد باقر ، بحار الانوار ، بیروت ، موسسه الوفا ، ۱۴۰۴ هـ ق ، ج ۸ ، ص ۱۷۰
^{۲۰} جامی ، عبد الرحمن ، نفحات الانس من حضرات القدس ، تحقیق : مهدی توحیدی پور ، تهران ، سعدی ، ۱۳۶۶ هـ ش ، چاپ دوم ، ص ۵
^{۲۱} آشتیانی ، سید جلال الدین ، شرح مقدمه قیصریبر فصوص الحکم ، تهران ، انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۷۰ هـ ش ، ص ۸۷۶

یا به تعبیر ساده تر در تعریف ولایت گفته می شود :

مقام ولایت عبارت است از رتبه فنای فی الله ، ولی که همان قطب است در این مرحله در تجلی خداوند محو و مستهلک شده و به علت سکر و استغراقی که بر او عارض میشود تابعیت و عبودیت به حسب صورت از او مرتفع میشود اما از نظر معنا او عین تابع و عابد است .

پس با این تعاریف معلوم می شود که در وادی تصوف :

اولا لازم نیست که امام از طرف خدا منصوب باشد و به قول جناب مولوی :

پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمرخواه از علی است

مهدی و هادی وی است ای راهجو هم نهان و هم نشسته پیش رو^{۲۲}

و ثانیاً چون شخص به مقام فنای فی الله می رسد دیگر عبادات از او ساقط می شود و تکلیف ندارد و این بر خلاف عرفان ناب اهل بیت عصمت و طهارت می باشد که در این عرفان هرکسی معرفتش بیشتر می شود وظیفه اش سنگین تر می شود.

در راستای سخن صوفیه است که : مولوی می گوید :

«لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع»^{۲۳} هر گاه حقیقت ها آشکار شود شرایع باطل می گردند .

می توان گفت : قطب برای صوفیه در در حکم امام معصوم می باشد تا جایی که صفی علیشاه در مقدمه دیوانش و در بخش نامه ها اینگونه اظهار می دارد که وجود قطب کافی از وجود امام معصوم است و با قطب دیگر به امام معصوم نیازی نیست . وی مینویسد :

مطلب دوم – در معرفت قطب . صاحب این مقام باید در علم و قدرت و وسایر اوصاف الهی سرآمد اهل عالم باشد به قسمی که در زمان غیبت امام وجودش کافی از وجود امام باشد^{۲۴} .

^{۲۲} جلال الدین محمد بلخی ، مثنوی مولوی ، دفتر دوم ، ص 15
^{۲۳} دیباجه دفتر پنجم مثنوی

و میبینیم که این نوع اعتقاد در هیچ یک از اعتقادات شیعیان به چشم نمیخورد

البته شاید این مطلب به خاطر این باشد که در بین برخی صوفیه اصلاً امام زمان عج وجود خارجی ندارد. مثلاً علاء الدوله

سمنانی در کتاب چهل مجلس در باره حضرت بیان کرده اند :

«خدای می داند آنگاه که او (حضرت مهدی عج) غایب شده بود در طبقه ابدال در آمده و همچنان عمر یافت تا قطب ابدال شد و

نوزده سال قطب بود ، و خدای می داند که او مرده است و او را در مدینه الرسول علیه السلام دفن کردند و شبهه در این نیست^{۲۵}

».

بلکه در موضوع ولایت قطب پا را فراتر گذارده و قائلند :

صاحب ولایت کلیه مطلقه را الله توان گفت؛ با این نظر و این لحاظ که فانی است در جهت غیب بینی و علی توان گفت، به آن

اعتبار که مضاف به کثرات است و مستولی بر کل است و رب توان گفت، که تربیت کل موکول با او است .

و در ادامه می گوید:

خالق توان گفت، به اعتبار این که خالقیت حق تعالی به واسطه آن ظهور مییابد.^{۲۶}

شهید مطهری نیز آنجایی که مشرب های فکری صوفیه را می شمارد و به توصیف آنها می پردازد ، به این مطلب اشاره ای دارد.

وی می نویسد :

«در این مکتب ، انسان کامل آخر عین خدا می شود ، اصلاً انسان کامل حقیقی خود خداست^{۲۷} .»

و این تعبیر دقیقاً برداشت صحیحی است که شهید مطهری از حرفهای بزرگان صوفیه داشته اند و اصلاً آنها به به صراحت این

کلمات را گفته اند از باب نمونه عین القضاة همدانی در تمهیدات اینگونه می آورد :

^{۲۴} صفی علیشاه ، میرزا حسن ، دیوان صفی علیشاه ، به کوشش منصور مشفق ، تهران ، انتشارات صفیعلیشاه ، ۱۳۷۹ هـ ش ، چاپ اول ، ص

۲۶

^{۲۵} علاء الدوله سمنانی ، چهل مجلس ، تهران ، اساطیر ، ۱۳۷۹ هـ ش ، چاپ اول ، ص ۱۷۶

^{۲۶} . گنابادی ، سلطان محمد ، ولایت نامه ، تهران ، انتشارات حقیقت ، ۱۳۸۴ هـ ش ، چاپ چهارم ، ص ۱۵.

^{۲۷} مطهری ، مرتضی ، مجموعه آثار ، تهران ، صدرا ، ۱۳۸۸ هـ ش ، چاپ پنجم ، ج ۲۳ ، ص ۱۶۸

« مگر آن بزرگ از اینجا که او را پرسیدند که صوفی کیست و کدام است ؟ گفت : الصوفی هو الله . گفت صوفی خدا ست²⁸ ».

ممدوده اختیارات قطب

برای اینکه متوجه اختیارات این جناب ولی و قطب صاحب ولایت شوید مرحوم کیوان قزوینی صوفی برگشته از تصوف که خود حدود 32 سال در این وادی بوده و مقام شیخ المشایخی برای سه قطب را دارا بوده است حدود اختیارات قطب را اینگونه بیان می کند :

1. اول آنکه من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم انبیا داشت و به نیروی آن تاسیس احکام تصوف را نمود الا آنکه او مؤسس بود و من مروج و مدیر و نگهبانم تا این مؤسسه زوال نپذیرد ...
2. آنکه می توانم تکمیل کنم ده نفر را یا بیشتر ، یاهمه مردم اهل این گروه را . یعنی حب دنیا و شهوات قبیحه و غضبات بیموقع را از دل آن ده نفر یا هزاران یا همه بشر بیرون کنم و روح قبایح آنها را به انواع ها درتن آنان بمیرانم یا از تن آنان بیرون کنم و به تن دیگران - کفار به من - اندازم ...
3. آنکه من از قیود طبع و نفس آزادم و دیگران بنده اند و بنده مالک مال نمی شود و مال هم بی مالک نمی شود . پس اموال همه بندگان خدا اگر چه با رنج دست خود یافته باشند در باطن مال من است که آزادم ...
4. آنکه همه عبادات و معاملات مریدان باید با اجازه من باشد که امر من امر خدا است . و هرکار اگر چه نیک باشد و به قصد صحیح سرزند تا به اجازه من نباشد باطل است .
5. آنکه هر اسم خدا را که من به مرید تلقین کنم یا اجازه دهم که بدل یا به زبان بگوید ، آن اسم خدا میشود در اثرا اجازه من ، و باقی اسماء الله اسم خدا نیست و با سایر الفاظ فرقی ندارد ...
6. آنکه معارف روحیه و عقاید قلبیه اگر با امضای من باشد مطابق واقع است و اصول دین است و معرفه الله و ایمان به مبدا و معاد است ، و اگر از راه برهان بی امضای من باشد اگر چه عین همان باشد خطا و خلاف واقع است . هر چه را که من گفتم صحیح ، صحیح است ، نسبت به آن کسی که به او گفته ام ، نه نسبت به دیگران . زیرا اجازه شخصی و جزئی

²⁸ همدانی ، عین القضاة ، تمهیدات ، تصحیح ، عقیف عسیران ، تهران ، منوچهری ، 1389 هـ ش ، چاپ هشتم ، ص 313

حقیقی است نه نوعی و مسری. پس همان معارفی را که من برای یک مریدی امضا کرده ام اگر دیگری معتقد شود ابداً ناجی نیست ... معنای قطبیت موثر بودن اجازه است . **قطب صاحب الامر است** . ولی امر است . ای امر الاجازه و **صاحب الزمان است** ... تا من زنده ام باید اهل عالم در امور دینی ، اصلاً و فرعاً ، اعتقاداً و عملاً و اخلاقاً و افعالا ، واجباً و مندوباً ، از من اجازه بگیرند ...

7. آنکه من مفترض الطاعه و لازم الخدمه و لازم الحفظ هستم ، بر همه افراد بشر یا بر خصوص آن عده که قادر بر تکمیل نفس آنها هستم و... خلاصه فروع دین اطاعت من است در هر آنچه گویم و خواهم ، خواه مطابق قانون دین باشد و خواه نباشد که کسی حق اعتراض بر من ندارد ...

8. آنکه من در عقاید خودم و اخلاق و کارهای دینی و دنیوی خودم آزادم و معاف از قانونم . لازم نیست تابع قانونی باشم که به مریدانم تکلیف کرده ام و نه تابع مطلق قانون باشم . زیرا قانون در حدود است و برای هر شخص محدود است . من که برتر و بیرون از حدودم ، قانون هر چه باشد بر من حکم فرما و مسلط نیست . **افعال افعال خداست و احوال صفات خدا** ... پس من این الوقتم نه این القانون و مریدانم باید این الامر من باشند و افعال و احوال شخص مرا نه حق اعتراض دارند و نه حق اتباع و استناد ...

9. آن است که من همیشه حاضرم در دل مرید ، بلکه هر کس گرچه دشمن من باشد و ناظر من به احوال قلبیه و تطورات روحیه و ارادات حادثه متعاقبه او و به افعال صادره از او . بلکه مبدا اطوار و ارادات او منم و لا اقل قادرم بر تغییر اطوار و اراداتش و بر هر تصرفی بر باطن او ...

10. آنکه من قاسم الجنه و النارم ...²⁹

این بود حدود ولایت و اختیاراتی که یک قطب برای خود قائل میباشد و این نکات تقریباً در فرقه های مختلف جاری و ساری می باشد هر چند قولاً آن را بیان نکنند اما عملاً به آن قائلند . نکاتی که برخی از آنان حتی دور از شون امام می باشد .

²⁹ قزوینی ، کیوان ، استوار نامه ، به اهتمام محمود عباسی ، تهران ، راه نیکان ، 1387 هـ ش ، چاپ اول ، ص 160

خود آزمایی :

1. مقام امامت در بین شیعه چیست ؟
2. چرا صوفیه در مرام و مسلک خود ولایت را مطرح نمودند ؟
3. ولایت در تصوف را تعریف نمایید ؟
4. فرقه‌های ولایت در تشیع و تصوف چیست ؟
5. جایگاه ولی و قطب در بین صوفیه چه می باشد ؟
6. حدود اختیارات قطب از دیدگاه کیوان قزوینی را بیان نمایید .

درس سوم

اعتقادات مشترک تصوف

ب: سماع

ج: شطحات

از دانش پژوه انتظار می رود با مطالعه این درس :

1. با مفهوم سماع در لغت و اصطلاح آشنا گردد .
2. پیشینه سماع را بداند .
3. دیدگاه های مختلف صوفیه در مورد سماع را بررسی نماید.
4. با مفهوم شطح از نظر لغت و اصطلاح آشنا گردد .
5. ارکان شخصیتی شطح را بشناسد .
6. با زندگی نامه مختصر و عقاید حسین ابن منصور حلاج آشنا گردد .
7. مخالفان حلاج را بشناسد .
8. با انواع توجیهات برای شطحات آشنا گردد .

سماع

در لغت، سماع یعنی شنیدن صدای خوش. در کتاب العین که یکی از قدیمی ترین منابع لغت شناسی است آمده است «السماع: الغناء»^{۳۰} (سماع آواز طرب انگیز است) صاحب لسان العرب می گوید: سماع، هر آواز خوشی است که گوش از آن لذت ببرد.^{۳۱} همچنین جناب آقای دکتر گوهرین در کتاب شرح اصطلاحات تصوف می نویسد: سماع به معنای شنوایی و سرود و آوازی که شنیدن آن خوش آید و رقص آمده است^{۳۲}.

اما سماع در اصطلاح: شعرخوانی همراه با ساز و آواز و حرکات موزون بدنی (پایکوبی و دست افشانی) به منظور ایجاد حال و وجد صوفیانه را گویند.

شکل سماع، به نوعی است که در خانقاه به صورت دایره وار جمع و از آلات موسیقی استفاده می کنند و آواز می خوانند و در نهایت، از خود بی خود می شوند.

ابزار سماع: طبل، دف، نی و رباب (شبیه طنبور) است.

اما در خصوص پیشینه سماع باید گفت که در اوایل تصوف خبری از آن نبود؛ ولی از نیمه دوم قرن سوم این موضوع مطرح گردید. وقتی به صفحات تاریخ نگاه می کنیم از بزرگان اولیه تصوف که اهل سماع بودند می توان از ذوالنون مصری و بایزید بسطامی و حتی جنید بغدادی که خیلی به شریعت نیز پایبند بود می توان نام برد.

در کتاب های اولیه تصوف نیز در مورد سماع مطالبی آمده است، از جمله در آثاری همچون: *اللمع، قوت القلوب* ابوطالب مکی و *رساله قشیریه*.

مهم ترین مروجان و اساتید سماع، ابوسعید ابوالخیر، احمد غزالی، روزبهان بقلی، اوحید الدین کرمانی، مولوی و بهاء ولد فرزند مولوی بوده اند.

دیدگاه های صوفیه در مورد سماع

^{۳۰}فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ هـ ق، دوم، ج ۱، ص ۳۴۹
^{۳۱}ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ هـ ق، ذیل واژه سماع،
^{۳۲}گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار، ۱۳۸۸ هـ ش، چاپ اول، ج ۵، ص ۳۱۲

1. افراطیون

این گروه تعدادی از بزرگان صوفیه هستند که به شدت شیفته سماع بوده و آن را یکی از برترین اعمال یا حتی بهترین عمل نزد خداوند می دانند. مولوی، شمس، فخرالدین عراقی، اوحد الدین کرمانی و روزبهانی بغلی شیرازی از این دسته اند.

مولوی می گوید:

که در او باشد خیال اجتماع

پس غذای عاشقان باشد سماع

و اوحد الدین کرمانی میگوید :

کامل نبود چنین کس سنگ بود

گویی به سماع برنخیزد کامل

وی حتی سماع را برتر از نماز می داند. افلاکی شاگرد مولوی، در مناقب العارفین می نویسد:

روزی در حضور مولانا رباب می زدند و مولانا ذوقها می کرد. از ناگاه عزیزی (یکی از مریدان) درآمد که نماز دیگر (اذان) می گویند. (مولوی) لحظه ای تن زد (صبر کرد) و فرمود: نی نی آن (اذان) نماز دیگر و این سماع نماز دیگر. هردو داعیان حقند؛ یکی (اذان و نماز) ظاهر را به خدمت می خواهد و این دیگر (سماع)، باطن را به محبت حق می خواند.³³

در جایی دیگر، در مقابل حدیث حضرت رسول (ص) که می فرمایند: «حب الی من الدنيا النسا والطیب وقره عینی الصلوه»، مولوی می گوید: ما از این عالم سه چیز را اختیار کردیم: یکی سماع و یکی فقاء (ابجو) و یکی حمام.

فرزند خلف مولوی نیز می گوید: انبیا توجه و رویکرد به خدا را در قالب نماز به مردم می رساندند؛ اما اولیا (صوفیه) آن نماز حقیقی را به صورت سماع به عالمیان رساندند.³⁴

³³ . افلاکی ، شمس الدین احمد ، مناقب العارفین ، بکوشش تحسین ناریجی ، تهران ، دنیای کتاب ، 1362 هـ ش ، چاپ دوم ، ج 1 ، ص 395 .

³⁴ . سلطان ولد ، ولد نامه ، تصحیح : جلال الدین همایی ، تهران ، موسسه نشرهما ، 1376 هـ ش ، چاپ اول ، ص 75

نجم الدین کبری می‌گوید: شیخ جنید بغدادی در سماع حاضر بود و سماع در نمی‌گرفت. شیخ فرمود: بنگرید که هیچ عامی (منظور غیر صوفی) در میان ما هست؟ نیافتند و ... شیخ فرمود: بهتر طلب کنید! چون طلب کردند، کفش عامی با کفش صوفی عوض شده بود و به این دلیل در نمی‌گرفت.^{۳۵}

و از قول مولوی می‌نویسد: العشق یزید بالسماع.

2. معتدل

این دسته اگر چه سماع را مستحب و قرب‌آور میدانند و نوعاً هم اهل دست افشانی و پایکوبی بوده‌اند، اما به اندازه گروه اول دیدگاه افراطی ندارند. علاء الدوله سمنانی، عزالدین محمود کاشانی، عزیزالدین نسفی، محمد غزالی و هجویری از این گروه‌اند.

3. مخالفین سماع

این گروه در بین متصوفه اندک هستند؛ اما با سماع مخالفت جدی داشته‌اند. بهاء الدین نقشبند، محی الدین عربی و احمد جام از این دسته‌اند.

محی الدین عربی در رساله روح القدس فی محاسبه النفس ذیل بحث سماع می‌گوید:

بعد از مراسم پر هیاهوی سماع، به یکدیگر به جهت اعمال خود تهنیت می‌گوییم؛ در حالی که فرشتگان در ملاً اعلی به ما به موجب از دست دادن دین و عقل خود (به واسطه سماع) تسلیت می‌گویند.

وی سپس می‌گوید: ای نفس! به جهت این اعمال از خدا حیا نمی‌کنی. تو در طول شب و (در حال سماع) در تسخیر و قبضه شیطان بودی و بازیچه دست او. با این همه، تو ذوق می‌کردی و لذت می‌بردی.

بعد تصریح می‌کند: از همه بدتر و از هر مصیبتی بزرگ‌تر و از هر فاجعه‌ای سنگین‌تر و از هر دردی جانکاه‌تر این که در این حال ادعا می‌کردی که من با خدا و در خدا بودم و به خدا برخاستم و در خدا شطحیات بر زبان راندم.

³⁵ . مایل هروی، نجیب، اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، تهران، نشر نی، 1372 هـ ش، چاپ اول، ص 232.

او همچنین در رساله شاهد می‌گوید:

رقص و پایکوبی لایق حضرت حق نیست؛ شهود حق متوقف بر هیبت است و هیبت موجب سکون و آرامش می‌شود؛ نه حرکت و جنبش.

بعد می‌گوید: رقص کنید و بدانید که تنها رقصید و بدانید که هنوز در مرحله نفسانیات باقی هستید.

هر کس در سماع جست و خیز کند و مدعی شود که شهود خدا کردم و خدا من را به خود نمود، پس دروغگو است.^{۳۶}

به هر حال، آنچه مسلم است این است که به دلایل گوناگون اسلام این عمل را نمی‌پذیرد و با آن مخالف است؛ چنان‌که علمای شیعه نیز با استناد به آیات و روایات سماع و غنا و موسیقی و نیز شنیدن و اشتغال و تکسب به آنها را حرام می‌دانند و حکم به حرمت سماع داده‌اند.

مثلاً مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه در ابتدای مکاسب حکم به حرمت غنا و موارد آن می‌دهد.^{۳۷}

و همچنین روایاتی نیز در این باب وارد شده است که از باب نمونه می‌توان به روایت ذیل اشاره نمود .

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ بَيْعِ الْجَوَارِي الْمَغْنِيَّاتِ فَقَالَ شِرَاؤُهُنَّ وَبَيْعُهُنَّ حَرَامٌ وَتَعْلِيمُهُنَّ كُفْرٌ وَاسْتِمَاعُهُنَّ نِفَاقٌ»

امام صادق علیه السلام فرمودند :

خریدن کنیزان مغنیه (خواننده) و فروختن آنها حرام و تعلیم آنها کفر و گوش دادن به صدا و آواز آنان نفاق است.^{۳۸}

حال سماع و غنا اگر مشتمل بر سخنان و اشعار باطل باشد در این صورت از دو جهت حرمت دارد و اگر مشتمل بر باطل نباشد از جهت لغو بودن حرام است و صحت مضمون شعر باعث حلیت سماع و غنا نمی‌شود .

^{۳۶} ابن عربی ، محیی الدین ، رسائل ابن عربی ، بیروت ، دار الاحیاء التراث العربی ، بی تا ، رساله شاهد ، باب شاهد التوبیخ ، ص 4.

^{۳۷} رک شیخ انصاری ، مرتضی ، کتاب مکاسب ، قم ، مجمع الفکر الاسلامی ، 1423 هـ ق ، چاپ ششم ، ج 1 ، ص 116

^{۳۸} نفقه الاسلام کلینی ، الکافی ، تهران ، دار الکتب الإسلامیة ، 1365 هجری شمسی ج 5 ، ص 12

شطحيات

در لغت :

يعنى « كلمه اى كه از آن بوى كبر و خود بزرگ بينى مى آيد³⁹ »

در اصطلاح :

از نظر شيعه : به زبان راندن كلمات كفر آميز كه منع شرعى دارد.

از نظر متصوفه : به زبان راندن كلماتى كه ظاهرى سنگين اما باطنى قابل تاويل دارد.

وقتى شطحيات وارد بازار تصوف شد سر و صدای زيادى به راه انداخت و تا آنجا پيش رفت كه كشته هم داد و كشته آن حسين ابن منصور حلاج بود .

در مجموع زمانى كه مى خواهيم شطحيات را بررسى نماييم ، شطح جدای از سه شخصيت قابل بررسى نمى باشد :

1. شيخ شطح : بايزيد بسطامى .

2. كشته شطح : حسين ابن منصور حلاج .

3. شارح شطح : روز بهان بقلی شیرازی

اينك به بررسى شطحيات در قالب اين سه شخصيت بزرگ شطح مى پردازيم

شيخ شطم

كسى است كه بيشترين شطحيات از وي نقل شده است . يعنى بايزيد بسطامى

اما بايزيد بسطامى : طيفور ابن عيسى بن آدم بن سروشان مى باشد جد او بر دين مجوس بوده كه مسلمان شده بود .

³⁹تهانوى ، محمد على ابن على ، كشاف اصطلاحات و فنون ، مصحح : على دحروج ، بيروت ، مكتبة لبنان ناشرون ، بى تا ، چاپ اول ، ج 1 ، ص 1028

شیخ عطار نیشابوری در تذکره الاولیا در حق بایزید بسطامی می نویسد :

او اکبر مشایخ و اعظم اولیاء بود . او قطب عالم بود . او پخته جهان بود . و جنید در حق او گفت که بایزید در میان ما صوفیان چون جبرئیل است در میان فرشتگان .

پس عطار در بین صوفیه دارای جایگاه این چنینی می باشد .

نقل است که بایزید بسطامی سقای خانه امام صادق علیه السلام بوده است ولی در ظاهر آنچه از تواریخ بر می آید این مطلب با تاریخ همخوانی ندارد . برای مطالعه بیشتر می توانید به کتاب تاریخ صوفی و صوفی گری آقای مبلغی آبادانی جلد اول و کتاب طرائق الحقایق معصوم علیشاه شیرازی جلد دوم مراجعه نمایید .

از میان کلمات بایزید بر می آید که قائل به حلول و اتحاد بوده است در حالی که حلول و اتحاد در مذهب ما به شدت نفی شده است .

عطار نیشابوری آورده که : بایزید گفت چون به معراج رفتم و حق را به حقیقت مشاهده کردم ، بخشایش حق آمد و به من علم ازلی داد و زبان خودش را در کام من بنهاد و تاج کرامت بر سر من نهاد و مرا گفت حق گوی و حق جوی . گفتم اگر دیدم به تو دیدم و اگر شنیدم به تو شنیدم .

آنگاه پروردگار در توحید بر من باز کرد . در این موقع در آن مکان یکتایی به هم رسید و دوئی از میان ما برخاست . (این همان اتحاد خلق با خالق است که بایزید او را مدعی شده است .)

اما برخی شطحیات بایزید بسطامی :

« حق به من گفت همه بنده اند جز تو »⁴⁰

⁴⁰بقلی شیرازی، روز بهان، شرح شطحیات، تصحیح و مقدمه: هنری کوربن، تهران، طهوری، 1389 هـ ش، چاپ ششم، ص 95

این در حالی است که در تشهد قبل از شهادت به رسالت نبی مکرم اسلام شهادت به بندگی او می دهیم و می گوئیم اشهد ان محمدا عبده و رسوله . و لازمه این حرف است که اولاً بایزید از قید بندگی آزاد شود و ثانیاً از نبی مکرم اسلام بالاتر باشد .

و یا : « ابو یزید از موذن الله اکبر بشنید ، گفت من بزرگوارترم ^{۴۱} »

که اصلاً این مطلب با مبانی اسلامی چه شیعه و چه اهل سنت سازگار نمی باشد . و توضیح زیاده لازم نمی باشد.

و بایزید را گفتند : « جمله خلاق در تحت لوای محمد خواهند بود » . گفت « بالله که لوای من از لوای محمد عظیم تر است » .

توضیح اینکه : تمام عرفا و متصوفه یکی از افتخاراتشان این است که سلسله طریقتی خود را به مولی الموحیدین امیر المومنین علی علیه السلام می رسانند و سلسله خود را بر گرفته از عرفان آن بزرگوار می دانند!!! همین امیر المومنین با این همه عظمت ، افتخارشان این است که می فرمایند : انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله ^{۴۲} . ولی بایزید لوای خود را اعظم از لوای پیامبر می داند .

کشته شطح :

حسین ابن منصور حلاج

از منابع تاریخی درباره حلاج اینگونه بر می آید که او از نواده های یک زردشتی به نام ابو ایوب شهاب می باشد و در سال 244 هـ ق در طور بدینا آمد . طور قریه ای از توابع بیضاء فارس می باشد . وی در شهر شوشتر بزرگ شد و در 18 سالگی اقدام به سفر کردن کرد . از بصره و مکه و بغداد دیدن کرد و زنی از اهالی بغداد را به همسری برگزید .

حلاج را در جاهای متفاوت به نامهای مختلف می شناسند : در هند : شفیع ، در ترکستان ناظر فرج ، در خراسان روشن بین ، در خوزستان حلاج وجدانها ، در بغداد مجذوب و در بصره فریفته .

حلاج از کسانی بود که ادعای بابیت امام زمان عج را نمود ^{۴۳} و از طرف حضرتش توقیعی در لعن او صادر گردید ^{۴۴} .

^{۴۱} همان ، ص 110

^{۴۲} ثقة الاسلام کلینی، الکافی، تهران ، دار الکتب الإسلامية ، 1365 هـ ش ، ج 1 ، ص 89

برای درک بهتر این مطلب توجه شما را به دو جریان زیر که از حلاج در کتب معتبر نقل شده جلب می‌کنم .

جریان اول :

حلاج در نامه‌های خود به ابو سهل⁴³ مینوشت: من وکیل صاحب الزمان علیه السلام هستم. او نخست با این مطلب میخواست ابو سهل را بسوی خود بکشاند، سپس ادعای خود را بالا برد و نوشت که: من مأمورم بتو بنویسم که هر گونه نصرت و یاری خواسته باشی برایت آشکار سازم تا دلت قوت گیرد و در نیابت من تردید نکنی! ابو سهل هم بوی پیغام داد که من در مقابل آن همه معجزات و کرامات که (بادعای تو) از تو بظهور رسیده، فقط موضوع مختصری را پیشنهاد کرده از تو میخواهم! و آن اینست که من مردی زن دوست هستم، و مایل بمعاشرت با آنها میباشم. چندین کنیز دارم که پیری مرا از نزدیکی با ایشان دور کرده است و ناچارم هر جمعه محاسن خود را حنا بگیرم و متحمل رنج زیاد شوم تا موهای سفیدم را بپوشانم و گر نه کنیزان خواهند دانست که من پیر شده‌ام و بمن رغبت نشان نخواهند داد و نزدیکی ما بدوری میگراید و وصال بجدائی میکشد.

از این رو از تو میخواهم کاری کنی که مرا از حنا بستن بی‌نیاز نمائی و زحمت آن را از من برطرف سازی و موی ریشم را سیاه گردانی. اگر چنین کنی هر چه بگوئی اطاعت میکنم و گفته تو را میپذیرم و بطریقه تو میگردم. زیرا که این معنی موجب بصیرت من می‌شود و از کمک بتو دریغ نخواهم داشت! چون حلاج سخن او را شنید و نتیجه دسیسه‌ها و جواب خود را بدین گونه شنید دانست در نامه‌های خود که پر از ادعا و اظهار کرامات و معجزات بوده، خطا کرده و طریقه خود را بنادانی برخ او کشیده است. بدین لحاظ خودداری کرد و جواب ابو سهل را نداد و دیگر کسی نزد وی نفرستاد.

⁴³ طوسی، محمد بن الحسن، الغیبة (للطوسی) / کتاب الغیبة للحجة ، تصحیح: عباد الله تهرانی ، قم، دانره المعارف الاسلامیه ، چاپ: اول، ۱۴۱۱ق. ص ۴۰۱

⁴⁴ طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، تحقیق محمد باقر خراسان ، مشهد، نشر مرتضی چاپ: اول، ۱۴۰۲ق. ج ۲ ، ص ۴۷۴

⁴⁵ ابو سهل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت، رئیس متکلمین شیعه و پیشوای آنها در بغداد و سرآمد دانشمندان آل نوبخت بود. در امور دینی و دنیوی مقامی تالی تلو وزارت داشته است. کتابهای بسیاری نوشته که قسمتی از آنها در رد عقائد فاسده مخالفین اسلام و تشیع است. کتاب «الاتوار» در تاریخ انمه اظهار از اوست. ابو سهل امام زمان (ع) را هنگام رحلت پدر بزرگوارش دیده است.

ابو سهل هم این ماجرا را اتفاقی خوش و باعث تفریح و خنده قرار داده بود و نزد همه کس بازگو میکرد، و حلاج را ریشخند مینمود. بدین گونه نزد بزرگ و کوچک شهرت یافت و همین باعث شد که کار حلاج برملا گردد، و مردم از دور وی پراکنده شوند^{۴۶}.

جریان دوم :

جمعی از دانشمندان از حسین بن علی بن بابویه قمی (برادر شیخ صدوق) نقل کرده‌اند که وی گفت: پسر حلاج بقم آمد و نامه‌ای بخویشان ابو الحسن^{۴۷} نوشت و آنها و ابو الحسن را بسوی خود دعوت نمود و میگفت: من فرستاده امام زمان و وکیل او هستم. چون نامه او بدست پدرم (علی بن بابویه) رسید، آن را پاره کرد و باورنده نامه فرمود: چه چیز تو را بنادانی واداشته است؟ آورنده نامه- که گمان میکنم، گفت: پسر عمه یا پسر عموی حلاج هستم- پدرم گفت: حلاج نامه‌ای بما نوشته و ما را دعوت کرده است، چرا نامه او را پاره کردی؟ حضار بوی خندیدند و او را مسخره کردند.

سپس پدرم برخاست و در حالی که جماعتی از اصحابش و غلامانش همراه او بودند، به حجره تجارت خود رفت. موقعی که بدر خانه‌ای رسید که حجره‌اش در آنجا واقع بود، کسانی که آن جا نشسته بودند، باحترامش برخاستند، فقط یکنفر که پدرم او را نمیشناخت از جا برنخاست. موقعی که پدرم در حجره نشست و دفتر حساب و قلم و دوات خود را چنان که معمول تجار است درآورد، رو کرد بجانب شخصی که حاضر بود و پرسید: این مرد ناشناس کیست؟ آن شخص هم جواب پدرم را گفت. مرد ناشناس که شنید از هویت وی سؤال میکند، برخاست و نزد پدرم آمد و گفت با اینکه من حاضر هستم احوال مرا از دیگری میپرسی؟.

پدرم فرمود: ای مرد! احترام تو را نگاه داشتم و تو را بزرگ شمردم و از خودت نپرسیدم. گفت: وقتی تو نامه مرا پاره میکردی من میدیدم.

^{۴۶} طوسی، محمد بن الحسن، الغیبة (للطوسی) کتاب الغیبة للحجة، تصحیح: عباد الله تهرانی، قم، دانرہ المعارف الاسلامیہ، چاپ: اول، ۱۴۱۱ق.

ص ۱، ۴۱

^{۴۷} (۱) کنیه علی بن بابویه است.

پدرم فرمود: تو پسر حلاج هستی؟ خدا ترا لعنت کند، ادعای اظهار معجزه میکنی؟ سپس پدرم بگلام خود گفت: پاها و گردن او را بگیر و از خانه بیرون کن! و از آن روز دیگر او را در قم ندیدیم^{۴۸}

مخالفان حلاج

حلاج در بین علمای شیعه و اهل سنت مخالفان زیاد و به نامی دارد که برخی از آنان عبارتند از :

از علمای شیعه :

⁴⁸ طوسی، محمد بن الحسن، الغیبة (للطوسی) / کتاب الغیبة للحجة ، تصحیح : عباد الله تهرانی ، قم، دانه المعارف الاسلامیه ، چاپ: اول، ۱۴۱۱ق.

1. محقق کرکی
2. فاضل مقداد
3. حر عاملی
4. مقدس اربیلی
5. ابن ندیم بغدادی
6. شیخ مفید
7. ابن بابویه قمی
8. ابو سهل اسماعیل ابن علی نوبختی
9. و بالاخره جناب حسین ابن روح نائب خاص حضرت صاحب الامر (عج) و ...

از علمای اهل سنت :

1. ابن داوود
2. ابن حزم
3. قاضی عیاض
4. قرطبی
5. ابن خلدون
6. تلمسانی
7. ذهبی
8. ابن کثیر
9. باقلانی

اما اعدام حلاج

امروزه معروف است که حلاج بخاطر انا الحقش اعدام شد . گفت انا الحق و علما نفهمیدند چه گفت بخاطر این اعدامش کردند و این همان سر مگو است که حلاج سر خود را بخاطر این سر به باد داد و به قول معروف :

آن یار کز او گشت سر دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد

اما واقعیت اینگونه نیست و دادگاه حلاج و گزارشاتی که از دادگاه حلاج موجود می باشد چیز دیگری را بیان می دارد .

برخی از اتهامات حلاج به شرح ذیل است:

3. سحر و جادوگری: عروس حلاج در دادگاه چهل مورد از آن‌ها را نقل کرده است

4. ادعای خدایی: نامه‌ای در منطقه‌ای به نام دینور کرمانشاه از یکی از مریدان وی به دست آمد که حلاج در آن نوشته بود: از رحمن رحیم، به فلان بن فلان.

5. تبدیل عبادات به ویژه حج: وی برای مریدانش جایگزین درست کرده بود؛ که به جای رفتن به مکه در خانه احرام کنید و در جایی نیت و به جای حج آنجا را طواف کنید.⁴⁹

6. دفاع از شیطان و فرعون: حلاج می‌گوید، صاحب من و استاد من ابلیس و فرعون است؛ به آتش بترسانیدند ابلیس را، از دعوی خود بازنگشت. فرعون را به دریا غرق کردند و از دعوی بازنگشت.⁵⁰

7. دستور به انهدام و از بین بردن کعبه که در یکی از نامه هایش به یکی از مریدانش دستور داده بود که « اهدم الکعبه »⁵¹

نظرات امام (ره) در مورد حلاج

صوفیان و عده‌ای از مخالفین تصوف سعی نموده‌اند بیتی که در آن حضرت امام می‌فرمایند:

«همچو منصور خریدار سر دار شدم» را به عنوان دفاع ایشان از تصوف و حلاج ذکر کنند؛ اما آیا واقعا اینگونه است؟

در پاسخ باید گفت که در ادبیات فارسی منصور نماد مقاومت، هر چند در راه باطل شده که در راه عقیده خود بر سردار رفت. از این رو در اشعار این‌گونه استفاده می‌شود و می‌توان نظر حضرت امام خمینی (ره) را این چنین تعبیر کرد، مانند حاتم طایی که به کرم مشهور شده است.

مخالفت‌های ایشان با حلاج و شطحیات در سایر آثار و اشعار ایشان، نشانه این موضوع است.

ایشان در شعری خطاب به حلاج می‌فرمایند:

گر تو آدم زاده هستی علم الاسماء چه شد قاب قوسینت کجا رفته است او آدنی چه شد؟

بر فراز دار فریاد اناالحق می‌زنی مدعی حق طلب انیت و انا چه شد؟

⁴⁹ برای گزارش کامل دادگاه و مطالب دیگر رجوع کنید به: میر آخوری، قاسم، تراژدی حلاج در متون کهن، تهران، انتشارات شفیعی، 1389 ه.ش، چاپ اول

⁵⁰ حلاج، حسین ابن منصور، مجموعه آثار حلاج، تحقیق: قاسم میر آخوری، تهران، انتشارات شفیعی، 1389 ه.ش، چاپ دوم، ص 55

⁵¹ مبلغی آبادانی، عبد الله، تاریخ صوفی و صوفی گری، قم، انتشارات حر، 1376 ه.ش، چاپ اول، ج 1، ص 274

مرشد از دعوت به سوی خویشتن بردار دست

لا الهت را شنیدستم ولی آلا چه شد؟^{۵۲}

ایشان در جای دیگر می‌فرمایند:

از صوفی‌ها صفا ندیدم هرگز

زین طایفه من وفا ندیدم هرگز

زین مدعیان که فاش انا الحق گویند

با خود بینی فنا ندیدم هرگز^{۵۳}

تا کوس انا الحق بزنی خودخواهی

در سرّ هویتش تو ناآگاهی

بردار حجابِ خویشتن از سرِ راه

تا بودن آن هنوز اندر راهی^{۵۴}

گر نیست شوی کوس انا الحق زنی

با دعوی پوچ خود معلق زنی

تا خودبینی تو، مشرکی بیش نبی

بی خود بشوی که لاف مطلق زنی^{۵۵}

و در بیتی دیگر سروده:

فریاد انا الحق ره منصور بود

یارب مددی که فکر راهی بکنیم^{۵۶}

شارع شطع :

یعنی کسانی که سعی کرده اند تا شطحیات صوفیه را توجیه نمایند . شارحان شطح متعددند ولی از بین این افراد کسی که بیشترین تلاش را در این راه داشته است روز بهان بقلی شیرازی است . که از علمای اهل سنت می باشد و که در قرن ششم و هفتم می زیسته و کتب متعددی دارد که معروفترین آنها شرح شطحیات می باشد.

⁵² . امام خمینی ، دیوان امام خمینی، تهران ، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، 1381 هـ ش ، چاپ سی و هفتم ، ص 94.

⁵³ . همان، ص 217.

⁵⁴ . همان، ص 248.

⁵⁵ . همان، ص 246.

⁵⁶ . همان، ص 226.

وی و دیگر شارحان شطح در توجیه شطح چند روش را به کار می برند :

1. اینکه تعریفی با الفاظ ثقیل و سنگین و غیر قابل فهم برای همه گان از شطح ارائه می دهند که خود این تعریف توجیه

سخنان کفر آلود صوفیه باشد . مثلاً روز بهان در تعریف شطح می گوید :

«پس در سخن صوفیان، شطح مأخوذ است از حرکات اسرار دلشان چون وجد قوی شود و نور تجلی در صمیم سر ایشان عالی شود ، به نعت مباشرت و مکاشفت و استحکام ارواح در انوار الهام که عقول ایشان (را) حادث شود ، بر انگیزاند آتش شوق ایشان به معشوق ازلی تا برسند به عیان سرا پرده کبریا ، و در عالم بها جولان کنند . چون بینند نظایرات غیب و مضمرات غیب غیب و اسرار عظمت بی اختیار مستی در ایشان در آید ، سر بجوشش آید ، زبان به گفتن در آید . از صاحب وجد کلامی صادر شود از تلهب احوال و ارتفاع روح در علوم مقامات که ظاهر آن متشابه باشد، و عبارتی باشد، آن کلمات را غریب یابند. چون وجهش نشناسند و در رسوم ظاهر و میزان آن نبینند، به انکار و طعن از قائل مفتون شوند.⁵⁷»

باید گفت در اندیشه روز بهان شطح به عنوان منبع و سرچشمه تاویل عرفانی معرفی شده است.⁵⁸

2. غالب شطحیات را با مسئله وحدت وجود و موجود توجیه می کنند : از آنجا که این بحث بسیار مفصل است در

درسنامه های تخصصی بدان خواهیم پرداخت .

3. با کرامت بافی هایی که در این زمینه می کنند شطحیات را توجیه می کنند و می گویند گر این حرفها کفر گویی بود این

کرامات نصیب اینها نمی شد که اولاً باید گفت خیلی از این کرامت ها دروغی بیش نبوده و در هیچ یک از تواریخ معتبر نیامده است و ثانیاً اگر هم چیزی وجود داشته باشد می توان از راه های غیر شرعی مثل سحر و ارتباط با اجنه و ... بوجود آمده باشد که برای مطالعه بیشتر می توانید به کتب مربوطه مراجعه نمایید .

از این نوع کرامت بافی ها می توان به اشعاری که مولوی درباره بایزید بسطامی مطرح می کند اشاره کرد :

با یزید آمد که نک یزدان منم

با مریدان آن فقیر محتشم

لاله الاانا ها فاعبدون

گفت مستانه عیان آن ذوفنون

⁵⁷ بقلی شیرازی، روز بهان ، شرح شطحیات ، تصحیح و مقدمه : هنری کوربن ، تهران ، طهوری ، 1389 هـ ش ، چاپ ششم، ص 81

⁵⁸ همان ص 16

چون گذشت آن حال و گفتندش صباح

تو چنین گفتی و این نبود صلاح

گفت این بار ار کنم این مشغله

کاردها در من زنید آن دم هله

حق منزّه از تن و من با تنم

چون چنین گویم باید کشتنم

چون وصیت کرد آن آزادمرد

هرمردی کاردی آماده کرد

مست گشت او باز از آن سغراق زفت

آن وصیت‌هاش از خاطر برفت

عقل آمد نقل او آواره شد

صبح آمد شمع او بیچاره شد

تا آن‌جا که می‌گوید:

چون همای بیخودی پرواز کرد

آن سخن را با یزید آغاز کرد

عقل را سیل تحیر در ربود

زان قوی‌تر گفت کاوّل گفته بود

نیست اندر جبهام الا خدا

چندجویی در زمین و در سما

آن مریدان جمله دیوانه شدند

کاردها در جسم پاکش می‌زدند

هر یکی چون ملحدان گرد کوه

کارد می‌زد پیر خود را بی‌ستوه

هر که اندر شیخ تیغی می‌خلید

باژگونه او تن خود می‌درید

یک اثر نی بر تن آن ذوفنون

وان مریدان خسته در غرقاب خون

هر که او سوی گلویش زخم برد

حلق خود ببریده دید و زار مرد

وآن‌که او را زخم اندر سینه زد

سینه‌اش بشکافت شد مرده ابد

وآن‌که آگه بود از آن صاحب قران

دل ندادش که زند زخم گران^{۵۹}

خود آزمایی:

1. سماع را از نظر لغت و اصطلاح تعریف نمایید .
2. سماع از چه زمانی وارد تصوف شد ؟
3. مروج اصلی سماع که بود ؟
4. دیدگاههای مختلف درباره سماع را بیان نمایید .
5. شطح را از نظر لغت و اصطلاح تعریف کنید .
6. شخصیتهای شطح را با جایگاهشان در شطح نام برید .
7. شخصیت حلاج را بررسی نمایید .
8. روز بهانی بقلی شطح را سرچشمه چه چیزی می داند .
9. انواع توجیه برای شطحیات را بیان نمایید .

⁵⁹ . مثنوی، دفتر چهارم، بیت 2102 به بعد

درس چهارم

اعتقادات مشترک صوفیه

ج: شریعت طریقت و حقیقت

د: اعتذار ابلیس یا تقدیس شیطان

ه: مبانی معرفتی تصوف

با مطالعه این درس از دانش پژوه انتظار می رود که:

1. با مفهوم شریعت ، طریقت و حقیقت از دیدگاه عرفا و متصوفه آشنا گردد .

2. فرقه‌های شریعت بین متصوفه و شیعه را بدست آورد .

3. بامبانی شریعت گریزی صوفیه آشنا شود .

4. مستند صوفیه و نقد آن را در این زمینه بداند .

5. بادیدگاههای مختلف صوفیه در مورد شیطان آشنا گردد .

6. جایگاه شیطان را در آیات و روایت به صورت اجمال بدست بیاورد .

7. با مبانی معرفتی صوفیه و بررسی آن آشناگردد .

شریعت طریقت و حقیقت

این سه کلمه که هم در بین صوفیه و هم در بین برخی از جریانات فکری رواج دارد و در بین شیعیان نیز در برخی از جریانات عرفانی رواج دارد مأخوذ از یک روایات منتسب به نبی مکرم اسلام است که در ادامه به آن مختصراً خواهیم پرداخت .

ابتدا به معنای این سه کلمه از دیدگاههای مختلف عرفای شیعه و متصوفه می پردازیم .

از دیدگاه عرفا :

عرفا می گویند: شریعت، عبارت است از تصدیق پیامبر اکرم(ص) در مجموعه آنچه از جانب خداوند آورده و عمل بر طبق ضوابط و حدودی که در شرع مقدس بیان شده است.

به عبارت دیگر، تعبد و تسلیم در برابر انبیای الهی و اوصیای آنها در تمام مسایل اعتقادی، اخلاقی و عملی که از طریق کتاب و سنت برای انسانها توضیح داده شده، «شریعت» است.

اما طریقت عبارت است از دست‌یابی به محتوا و حالت خاصی که از آن عمل انتظار می‌رود؛ یعنی سالک با بهره‌گیری از باطن و جان دستورهای دینی، به روح خود تعالی می‌بخشد.

و حقیقت عبارت است از این‌که سالک نه خود را می‌بیند و نه عبادت و بندگی‌اش را؛ حقیقت واحده حاکم بر کل هستی را مشاهده می‌کند. می‌بیند که :

عالم همه پرده ای است پر نقش و نگار

هر نقش و نگارش بودنش نقش نگار

زین پرده پر نقش و نگار ار گذری

بینی پس پرده رخ نقش نگار

اما از نظر صوفیه :

اما از نظر صوفیه، یک صوفی اول ملزم به انجام اعمال شریعت است. طریقت در تصوف سرسپردن به قطب است که راهش از شریعت به جهت امکان اختلاف و تضادشان با همدیگر جدا است.

و در مرتبه حقیقت که همان مرتبه فنا است، صوفیان معتقدند که انسان دیگر نیازی به انجام اعمال شریعت ندارد؛ چون به مقصود خود رسیده است.

«شریعت ظاهر است و آداب قالب و طریقت باطن است و آداب قلب و تهذیب اخلاق و حقیقت تحقق است بواقع و سراسر است»⁶⁰

همچنین وی در حقیقت 390 می‌نویسد :

شریعت پوست رو است و طریقت پوست میان و حقیقت مغز.

و در حقیقت 394 می‌نویسد :

شریعت چون مسی است اندود به طلا و طریقت مس مخلوط است و حقیقت چون طلای خالص است .

⁶⁰ کتابادی ، علی ، صالحیه ، تهران ، دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، 1351 هـ ش ، حقیقت 389 ، ص 250

مولوی در دیباچه دفتر پنجم بین شریعت و طریقت و حقیقت فاصله انداخته و می گوید :

« این مجلد پنجم است از دفترهای مثنوی و تبیان معنوی در بیان آن که شریعت همچو شمع است ره می نماید و بی آن که شمع به دست آوری راه رفته نشود و چون در ره آمدی آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود آن حقیقت است، و جهت این گفته اند که لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَتْ الشَّرَائِعُ همچنان که مس زر شود و یا خود از اصل زر بود او را نه علم کیمیا حاجت است که آن شریعت است و نه خود را در کیمیا مالیدن که آن طریقت است چنان که گفته اند طَلَبُ الدَّلِيلِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَ تَرْكُ الدَّلِيلِ قَبْلَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَدْلُولِ مَذْمُومٌ، حاصل آن که شریعت همچون علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب و طریقت استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است و حقیقت زر شدن مس، کیمیا دانان به علم کیمیا شادند که ما علم این می دانیم و عمل کنندگان به عمل کیمیا شادند که ما چنین کارها می کنیم و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد شدیم^{۶۱}»

شیخ محمود شبستری در گلشن راز چنین می آورد :

گرش از پوست بخراشی گه خام

تبه گردد سراسر مغز بادام

اگر مغزش بر آری بر کنی پوست

ولی چون پخته شد بی پوست نیکوست

میان این و آن باشد طریقت^{۶۲}

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت

بنا بر این از عبارات بالا بر می آید که صوفیه در طی طریق خود سه مرحله اصلی دارند مرحله شریعت است که ادعا می کنند همان حرفی که شیعه می زد در تبعیت از شرع مقدس اسلام را ما قائلیم که البته بدلالی که خواهد آمد قابل اثبات نیست . مرحله دوم طریقت است که قرار گرفتن در وادی سیر و سلوک است به همراهی یک پیر و مرشد و دلیل که باز تفاوتهایی با مبحث شیعه دارد که خواهد آمد و مرحله سوم حقیقت که اختلاف ماهوی با شیعه دارد .

اما مرحله شریعت :

^{۶۱} مثنوی معنوی ، مقدمه دفتر پنجم
^{۶۲} شبستری ، شیخ محمود ، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز ، شرح شیخ محمد لاهیجی ، تهران ، انتشارات سنایی ، ۱۳۸۷ هـ ش ، چاپ اول ، ص ۲۹۶

برخی از تفاوت‌هایی که شریعت صوفیه با شریعتی که شیعه بیان می‌دارد از این قرار می‌باشد:

1. اختلاف در هدف عمل به تکالیف شرعی

در نگاه علمای شیعه خود تکالیف دارای مصالح و مفسد بوده ولی در دید متصوفه تکالیف فقط برای نیل به حقیقت می‌باشد.

شهید مرتضی مطهری در کتاب آشنایی با علوم اسلامی می‌نویسد:

«فقها... می‌گویند در زیر پرده شریعت (احکام و مقررات) یک سلسله مصالح نهفته است و آن مصالح به منزله علل و روح شریعت به شمار می‌روند. تنها وسیله نیل به آن مصالح عمل به شریعت است. اما عرفا معتقدند که مصالح و حقایقی که در تشریع احکام نهفته است از نوع منازل و مراحل است که انسان را به قرب مقام الهی و وصول به حقیقت سوق می‌دهند».⁶³

2. اختلاف در نوع تکلیف

از نگاه فقیهان شیعه چله نشینی های غیر مرسوم، ریاضتهای شاق و ترک امور رابعه (خواب، خوراک، شهوت، معاشرت) و دیگر اموری از این قبیل، تکالیف اضافی و غیر ضروری است در حالیکه در نگاه صوفیه این امور لازمه کار سالک است.

3. عام بودن تکلیف در نگاه فقها و خاص بودن آن در نگاه صوفیه

دیانتی که فقها آن را بر اساس کتاب و سنت، نظام مند کرده اند و عمل به آن را بر همه مکلفین دارای عقل، بلوغ، اختیار و عدم مانع خاص در چهار چوب امور خمس لازم و ضروری می‌دانند اما شریعت و طریقتی که در مکتب تصوف مطرح است حتی در بعد اعتقادی آن برای همگان نمی‌باشد، تا جایی که یکی از افراد در کتاب خود در مسئله توحید بیان می‌دارد که:

«... عتاب موسی برادرش هارون را از این جهت بود که هارون انکار عبادت عجل می‌نمود و قلب او چون موسی اتساع نداشت. چه اینکه عارف حق را در هر چیز می‌بیند بلکه او را عین هر چیز می‌بیند (غرض شیخ در این گونه مسائل ... بیان اسرار ولایت و باطن است برای کسانی که اهل سرّند. هر چند به حسب نبوت تشریع مقرر است که باید توده مردم را از عبادت اصنام بازداشت. چنانکه انبیاء عبادت اصنام را انکار می‌فرمودند).»

⁶³ مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، 1388 هـ ش، چاپ پنجم، ج 23، ص 32

4. ثبوت احکام شریعت الی الابد است

شریعتی که فقها آن را تبیین کرده اند یک پیام همگانی به همه مردم است در صورتی که در منظر صوفیه ما در عوالم طریقت حکم عمومی و فراگیر نداریم و هر قطبی برنامه خاص و ذکر خاص و ریاضت خاص در زمان خاص می دهد

ب) از لحاظ طریقت

از این لحاظ فرقه های بسیاری است که عمده آن فرقه های مطلبی است که جناب نجم الدین رازی در کتاب الرساله فی طریق الی الله خود آورده است . وی می نویسد:

مرید در دست مرشد و راهنمای خود مثل مرده است در دست مرده شور یّتصرف فیہ کیف یشاء پس مرشد می تواند هر گونه تصرفی که می خواهد در مرید انجام دهد⁶⁴.

و این قاعده در هیچ یک از طرق صحیح عرفانی نمی باشد .

در بخش سوم هم که حقیقت باشد عمده اختلاف در این بخش است و قول معروف :

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

زیرا وقتی کلمات گهر بار ائمه معصومین علیهم السلام را بررسی می کنیم و صفات متقین را در آن می نگریم متوجه می شویم که در اسلام هر چه مقام معنوی شخص بالاتر می رود اعمال و وظایف او سنگین تر می شود و به قول معروف در مقامی قرار می گیرد که « حسنات الابرار سیئات المقربین » ولی در تصوف از قول بزرگان آنها ذکر کردیم که : « لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَتِ الشَّرَائِعُ » زمانی که به حقیقت رسیدی شریعت باطل می شود . پس ببینید اختلاف تا کجا می باشد .

به این کنار رفتن شریعت اصطلاحاً «استغنا» می گویند :

این استغنای از شرع به دو گونه در این مراحل رواج دارد:

⁶⁴ رازی ، نجم الدین ، الرساله فی بیان الطرق الی الله ، نسخه خطی ، ص 5 ، قسمت عزلت

1. استغنائی بدایتی، یعنی استغناء در مسیر طریقت که برای همه امکان دارد.

چون ولی و مرشد کامل است و می تواند در همه امور دخل و تصرف کند، در شرع هم می تواند دخالت کند. او ولایت مطلقه کلیه الهیه دارد و صلاح می داند که شما فلان کار یا نماز را نخوانید. این را استغنائی بدایتی می گویند؛ یعنی بی نیازی از شرع در طی طریق؛ چون به گمان صوفی ها شارع به آن ها گفته است.

2. استغنائی نهایی، رسیدن به حقیقت و مقام قرب که برای همه امکان ندارد.

صوفی ها معتقدند چون به حقیقت رسیدی، نیازی به شریعت نیست؛ چرا که هدف از عبادت، رسیدن به حقیقت بود. صوفی معتقد است که در طی این طریق، الزامی بر انطباق دستورات قطب با شرع نیست.

دو تن از کسانی که این بحث را تئوریزه کردند، مولوی و شیخ محمود شبستری هستند.

سخنان مولوی در صفحات قبلی مطرح شد.

باز شبستری در گلشن راز می گوید:

من و تو در میان مانند برزخ

بود هستی بهشت، امکان چو دوزخ

نماند نیز حکم مذهب و کیش

تو برخیزد تو را این پرده از پیش

عین القضاة همدانی نیز در تمهیدات می گوید:

از نظر صوفیه حکم شریعت تا آن جا است که قالب و بشریت بر جای باشد که حکم خطاب و تکلیف بر قالب است، اما کسی که

قالب را بار گذاشته باشد و بشریت افکنده باشد و از خود بیرون آمده باشد، تکلیف و حکم

خطاب برخیزد؛ کفر و ایمان بر قالب تعلق دارد.

آن‌کس که «تبدل الارض غیر الارض» او را کشف شده باشد که زمین همان زمین نیست، قلم امر و تکلیف از او برداشته شود که «لیس علی الخراب خراج؛ در مالیات بر زمین خرابه مالیاتی نیست».^{۶۵}

علت علنی مطرح نکردن این بحث‌ها توسط صوفی‌ها در طول تاریخ، حمله علمای اهل تسنن و تشیع به آن‌ها بود. از آن‌جا که این اعتقاد صوفیه با قرآن و سنت مخالف بود، سعی کردند دلایلی برای توجیه آن بیاورند.

یکی از مهم‌ترین آیاتی که صوفیه به آن استناد می‌کنند آیه شریفه [واعبد ربک حتی یاتیک الیقین]؛ «پروردگارت را عبادت کن تا زمان رسیدن به یقین» و حال آن‌که طبق نظر همه مفسران شیعه و بسیاری از مفسران سنی، منظور از یقین در این‌جا مرگ است. ضمن این‌که در هیچ کجای زندگی ائمه ما شاهد ترک عبادات نیستیم. از نظر شرع نیز هر انسان مکلفی باید در همه حالات اعمال دینی خود را انجام دهد، مگر این‌که دو شرط عقل و اختیار از وی ساقط شود.

و شاید صوفیان در این‌جا به جهت کارهای خلاف شرع، عقلشان زایل شده و یا اختیارشان را به شیطان داده‌اند.

کسان دیگری از صوفیه نیز سعی کرده‌اند به شیوه‌های گوناگون این مسأله را توجیه کنند؛ چنان‌که نور علیشاه ثانی، قطب دوم فرقه صوفی گنابادی می‌گوید:

صوفی، موحد است و موحد، غیر محدود است و مذهب در حد است و صوفی رو به بی حدی است.^{۶۶}

و یا در فرازی دیگر ادعا می‌کند که: پس از یقین، عبودیت نیست؛ ربوبیت است و تکلیف نیست.^{۶۷}

اما علما و فقهای بزرگ و عرفای بنام شیعه، این تفکر صوفیه را زیر سؤال برده و به شدت به آن حمله کرده‌اند:

علامه بحر العلوم (ره) فرموده‌اند که:

^{۶۵} همدانی، عین القضاة، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عفیف عسیران، تهران، منوچهری، ۱۳۸۹ هـ.ش، چاپ هشتم، ص ۳۵۰-۳۵۱.

^{۶۶} گنابادی، علی، صالحیه، تهران، آیدا، ۱۳۵۱ هـ.ش، چاپ سوم، ص ۲۲۳.

^{۶۷} همان، ص ۲۵۳.

«پس هر که را بینی که دعوای سلوک کند و ملازمت تقوا و ورع و متابعت جمیع احکام ایمان در او نباشد و به قدر سر مویی از صراط مستقیم شریعت حقّه انحراف نماید، او را منافق می‌دان؛ مگر آنچه به عذر یا خطا و نسیان از او سرزند. همچنان که جهاد دوم، جهاد اکبر است، نسبت به جهاد اوّل (اشاره به توضیح خاص ایشان است درباره حدیث مشهور رسول اکرم(ص) در باب جهاد اکبر و اصغر) ... همچنین منافق این صنف منافق اکبرند و آنچه از برای منافقین در صحیفه الهیه وارد شده، حقیقت آن برای ایشان به وجد اشد ثابت است.⁶⁸

بررسی مستند صوفیه در این بخش

عمده محل استناد صوفیه در بخش شریعت و طریقت و حقیقت روایتی است که در غوالی اللّثالی به نبی مکرم اسلام منتسب است که حضرت فرمودند :

«الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَفْعَالِي وَالْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي»⁶⁹

در این روایت و سند آن نکاتی می باشد که جای بسی تأمل دارد که به ذکر بعضی از این نکات می پردازیم .

1. این حدیث در هیچ یک از کتب معتبر شیعی نیامده است و فقط در کتاب غوالی اللّثالی شیخ ابی جمهور احسائی وارد شده و این کتاب از نظر بزرگان محدثین یک کتاب صد در صد معتبر نیست چنانکه مرحوم علامه مجلسی ره در بحار چنین می فرمایند :

«و کتاب غوالی اللّثالی و إن کان مشهوراً و مؤلفه فی الفضل معروفاً لکنه لم یميز القشر من اللباب و أدخل أخبار متعصبی المخالفین بین روایات الأصحاب فلذا اقتصرنا منه علی نقل بعضها»⁷⁰

⁶⁸ سید بحر العلوم ، (دو رساله سیر و سلوک) رساله سیر و سلوک ، منسوب به سید بحر العلوم ، تهران ، انتشارات زنان مسلمان ، 1360 هـ . ش ، ص 54.

⁶⁹ ابن ابی جمهور ، محمد بن زین الدین ، عوالی اللّثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة - قم ، چاپ : اول ، 1405 ق. ، ج 4 ، ص 124

⁷⁰ علامه مجلسی ، ملا محمد باقر ، بحار الانوار ، بیروت ، موسسه الوفاء ، 1404 هـ ق ، ج 1 ، ص 31

کتاب عوالی اللئالی گر چه مشهور است و مولفش در فضل شناخته شده می باشد لکن ایشان پوست را از مغز تمییز نمی داده است و اخبار متعصبان مخالف را در روایت های اصحاب داخل نموده است از این رو به نقل پاره ای از آنها اکتفا می کنیم .

2. حدیث مسند نیست مرسل می باشد و حدیث مرسل در علم حدیث عبارت است از حدیثی که همه روات یا بعضی از آنها حذف شده باشند و این حدیث هیچ یک از روات آن معلوم نیست و چنین حدیثی به نظر اکثر محدثین مردود است مگر اینکه :

اولاً: مضمون آن با ظواهر کتاب و سنت متواتر هماهنگی داشته باشد .

ثانیاً: اصحاب بر آن خبر عمل کرده باشند .

ثالثاً: خبر با مویدات دیگر و قراین دیگر تایید شود

رابعاً: ثابت شود راوی خبر افرادی مثل ابن ابی عمیر و امثال این افراد باشند که اینها از غیر ثقه نقل نمی کنند .

و این خبر فاقد هر چهار ویژگی می باشد .

3. بزرگان و خبرگان حدیث این روایت را جعلی می دانند چنانچه مرحوم ارموی که در خبرویت او شکی نیست در

تعلیقات خود بر کتاب « الرسالة العلیه فی احادیث النبویه » اینگونه ذکر می نماید :

«این عبارت در کتابی معتبر به نظر نرسیده است ... اما اهل تصوف و عرفان آن را با آب و تاب تمام در کتب خود نقل

کرده و در توجیه و تاویل آن شرح و بسط داده اند⁷¹».

مرحوم محدث آنگاه بیان صاحب طرایق را در مورد حدیث به طور کامل می آورد و می نویسد :

⁷¹ کاشی بیهقی سبزواری ، ، کمال الدین حسین ، الرسالة العلیه فی احادیث النبویه ، تصحیح و تعلیق جلال الدین حسینی ارموی ، تهران ، انتشارات علمی و فرهنگی ، 1362 هـ ش ، ص 13

«از تأمل در عبارت منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان حدیث و مقابله طریقت و حقیقت بلکه مقابله سایر معطوفات بر آنها با شریعت به خوبی بر می آید که عبارتی است از بیانات و کلمات کسانی که خود را اهل حقیقت و طریقت معرفی کرده و نامی برای خود در برابر شریعت گذاشته اند و هیچ گونه شباهتی به سایر کلمات ماثوره از پیامبر خاتم ندارد و بدین جهت است که تا کنون در هیچ یک از کتب معتبر دیده نشده و از هیچ یک از زعمای اسلام و علمای اعلام رضوان الله علیهم که بقول ایشان اعتماد می توان کرد شنیده نشده است . اما ابن ابی جمهور چون در نقل روایت نحث و سمین را خلط می کرده است و تسامح در قبول روایت داشته است بدین جهت کب او مورد اعتماد نیست^{۷۲}»

4. یکی دیگر از نشانه های جعلی بودن این حدیث عبارت خود حدیث می باشد و آن اینکه آیا شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قولش خلاصه می شود یا اینکه فعل پیامبر و تقریر پیامبر هم جزء شریعت او محسوب می شود .

بنا براین نتیجه ای که می توان گرفت این است که این کلمات منسب به حضرت بوده و صوفیه برای سودجویی خود و علم کردن اقطاب در مقابل فقها این کلمات را با آب و تاب مطرح نموده و بدون هیچ اسناد محکمی از آن به نفع خود بهره برداری می کنند .

دفاع از شیطان یا تقدیس ابلیس

یکی از جنبه‌های ترین مباحثی که در تصوف پیشین تا امروز مطرح و معرکه آراء متنوع بوده است دفاع از ابلیس به عنوان الگو و اسطوره موحدین جهان و دادن القابی چون سید الموحدین به او قرار دادن او در کنار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به عنوان نمونه کامل جوانمردی و همچنین تعبیر کردن از او به عنوان نور سیاه در کنار نور محمدی صلی الله علیه و آله می باشد .

در بین صوفیه سه نظر کلی در رابطه با شیطان مطرح است که البته در فقرات آینده خواهد آمد که این سه نظریه قابل جمع می باشد :

دیدگاه اول

گروهی از صوفیان اهل قلم با توجه به تأثیر عمیقی که تفکر اشاعره در تفکر کلامی آنان داشت، به بررسی و تحلیل شخصیت ابلیس و ماجرای او پرداختند. در این نظر اشاعره هر فعلی که انجام می شود با اراده خداوند متعال می باشد و انسانها و دیگر موجودات در حقیقت حالت آلت را دارند . آنچه در نظریه فوق مطرح است مطرودی و ملعونی ابلیس است، چون اراده حق جاری است، و در این میان ابلیس مجبوری است که فقط ظرف تحقق اراده خداوند است: چون خواست الهی است، رقم شقاوت بر وی کشیده می شود.

دیدگاه دوم

در اعتقاد بسیاری از صوفیه اساس آفرینش، ظهور زیبایی و جمال و عشق است. بر اساس این اصل، هر پدیده‌ای در هستی آئینه‌ای است برای آشکار ساختن و ظهور حق و سراسر آفرینش مظاهر و آئینه‌های تجلی حق‌اند. از آنجا که ما سوی الله جز جلوه و ظهور آن وجود واحد نیست، کاملاً طبیعی است که در نظر آنان سراسر هستی قابل مهر ورزیدن باشد.

این دسته از صوفیه در جهتی سیر می‌کنند که سرانجام جز به بینشی مثبت از وجود و درک حسن در حسن در خلقت (هم کل هستی و هم جزء جزء ارکان و تک تک پدیده‌هایش) نمی‌رسند.

لذا می‌بینیم که برخی می‌گویند: «و ثالثاً آنکه ابلیس نیز جزئی از این نظام احسن اکمل است که فوق هر نظام در زیبایی است. در این نظام تناسب ذات بین اجزاء آن وجود دارد، پس از این جهت ایجاد ابلیس مورد اعتراض و اشکال نیست، بلکه موجب مدح و ثناست».

دیدگاه سوم :

این دیدگاه بیانگر نگرش جدیدی نسبت به ابلیس است که با دو دیدگاه قبل کاملاً متفاوت است: ستودن ابلیس با صفت «فتوت» که از برجسته‌ترین فرازهای روحی انسان کامل است، و سپس پذیرش نقش استادی برای ابلیس و فرعون در مسیر توحید-آنچه که در آیات قرآنی نقیض آن بصراحت آمده است.

در این دیدگاه ابلیس از حیث مظهریت برای اسماء حق همسان و هم‌رتبه با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

آنچه صوفیه از مجموع این نظریات استنباط می‌کنند این است که ابلیس در میان دو راه واقع شده است. از یک سوی امر به سجده آدم شده بود و از سویی دیگر بینش موحدانه او راه را بر سجده بر آدم می‌بست. امر الهی در برابر اراده الهی قرار گرفته بود و او از آنجا که مشیت معشوق را می‌دانست امر به سجده را نوعی آزمون به حساب آورد و نه یک فرمان. بدین سبب خود را هدف لعنت و ملامت قرار داد و از نگرسیستن در غیر معشوق سر باز زد.

حلاج که یکی از نظریه پردازان تفکر دفاع و بلکه تقدیس ابلیس می‌باشد در مطالب خود به صورت مفصل به بیان این مطلب می‌پردازد :

وی در کتاب طواسین خود بخشی را به ابلیس اختصاص داده است. وی پیامبر اکرم را موحد روی زمین و شیطان را موحد در آسمانها می‌داند. وی می‌نویسد :

« و ما كان في السماء موحد مثل ابليس⁷³ » در آسمان موحدی مثل شیطان نمی باشد .

عین القضاة همدانی خلقت شیطان را خلقت نوری دانسته و می نویسد :

«آنجا که مصطفی گفت : ان الله تعالى خلق نوری من نور عزته و خلق نور ابليس من نار عزته . گفت : نور من از نور عزت خدا آفریده شد و نور ابليس از نار عزت او آفریده شد⁷⁴».

بلکه مقام آن را بالاتر دانسته و وی را مظهر تجلی خدا می داند . آنجا که می نویسد :

«الله نور السموات و الارض ... حاصل این سخن آن باشد که الله جوهر باشد و نور عرض و جوهر هرگز بی عرض نبود و نباشد . پس این سماوات و ارض - خود به رمز گفته ام - که دو نور او باشد که اصل آسمان و زمین و حقیقت ایشان این دو نور است . یکی نور محمد و دیگری نور ابليس⁷⁵».

حلاج می گوید، «صاحب من و استاد من ابليس و فرعون است؛ به آتش بترسانیدند ابليس را، از دعوی خود بازنگشت. فرعون را به دریا غرق کردند و از دعوی بازنگشت⁷⁶».

وی همچنین می نویسد :

«موسی با ابليس در عقبه طور به هم رسیدند. موسی گفت: چه منع کرد تو را از سجود؟

ابليس گفت: دعوی من معبود واحد را و اگر سجده کردمی آدم را مثل تو بودمی؛ زیرا که تو را ندا کردند و یکبار گفتند: [أنظر

الی الجبل] بنگریدی (فوری برگشتی) و مرا ندا کردند هزار بار «اسجد لآدم» و سجده نکردم⁷⁷».

وی همیشه و در همه حال ابليس را معلم می داند . در آسمانها معلم خوبیها و در زمین نشان دهنده زشتیها .

⁷³ حلاج ، حسین ابن منصور ، مجموعه آثار حلاج ، تحقیق :قاسم میر آخوری ، تهران ، انتشارات شفيعی ، 1389 هـ ش ، چاپ دوم ، ص 51

⁷⁴ همدانی ، عین القضاة ، تمهیدات ، تحقیق عفيف عسیران ، تهران ، منوچهری ، 1389 هـ ش ، چاپ هشتم ، ص 267

⁷⁵ همان ، ص 258

⁷⁶ حلاج ، حسین ابن منصور ، مجموعه آثار حلاج ، تحقیق :قاسم میر آخوری ، تهران ، انتشارات شفيعی ، 1389 هـ ش ، چاپ دوم ، ص 55

⁷⁷ همان ، ص 52

می نویسد: «درباره احوال عزازیل (همان ابلیس) سخنانی است یکی از آن سخنان این است که او در آسمان داعی است و در زمین داعی است. در آسمان فرشتگان را دعوت می کرد و نیکی را به آنان نشان می داد. و در زمین انسانها را دعوت می کرد و زشتیها را به آنان نشان می داد».⁷⁸

غزالی می گوید:

« ابلیس هر چند ملعون است اما در حقیقت او عاشقی است که بار لعنت معشوق را به دوش می کشد. او جز معشوق خود که حق تعالی بود چیزی نمی خواست.» لذا او را سید الموحدین می نامد.⁷⁹

پس در دید صوفیه:

اولاً: ابلیس موجودی بوده که عاشق خدا بوده است و این عشق باعث نافرمانیش شده از این جهت مذموم نیست.

ثانیاً این یک امر حتمی و مسلم است در مورد شیطان بوده است و شیطان را هیچ راه گریزی از آن نبوده است. آنچنان که سنایی غزنوی حال ابلیس را بیان می کند:

سیمرغ عشق را دل منن آشیانه بود	با او دلم به مهر و مودت یگانه بود
عرش مجید، جاه مرا آستانه بود	بر درگهم، ز خیل فرشته سپاه بود
آدم میان حلقه آن دام، دانه بود	در راه من نهاد، نهان دام مکر خویش
کرد آنچه خواست، آدم خاکی بهانه بود	می خواست تا نشانه لعنت کند مرا
امید من به خلد برین جاودانه بود	بودم معلم ملکوت اندر آسمان
وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود	هفتصد هزار سال به طاعت بپوده ام
بودم گمان به هر کس و بر خود گمانه بود	در لوح خواندم که یکی لعنتی شود
گفتم «یگانه من بوم» و او یگانه بود	آدم ز خاک بود و من از نور پاک او
کاین بیت به هر بینش اهل زمانه بود	گفتند سالکان که نکردی تو سجده ای
صد چشمه آن زمان ز هر دو چشم روانه بود	دانستم عاقبت که به ما از قضا رسید

⁷⁸ همان ص 54

⁷⁹ پیام، سیده مهشید، عشق در فلسفه و عرفان، دزفول، اهورا قلم، 1390 هـ ش، چاپ اول، ص 166 به نقل از لسان المیزان، ج 1، ص

ای عاقلان عشق! مرا هم گناه نیست

ره یافتن به جانبشان بی رضا نبود^{۸۰}

ثالثاً: اصلاً خرده گرفتن بر ابلیس اشتباه بوده و به قول آقایان ابلیس کلب معلّم خداست و هر که را خدا اراده کند می گیرد و از راه بدر می کند در واقع به نظر آقایان ابلیس واسطه یضل من یشا می باشد .

عين القضاء همدانی می نویسد :

«دانی که پاسبان حضرت کیست ؟ غلام صفت قهر است که قد الف دارد که ابلیس است در پیش آید و باشد که راه بر ایشان بزند

تا آن بیچارگان در عالم نفی «لا» بمانند و هوا پرستند و نفی پرست باشند^{۸۱} .»

و از اینگونه کلمات بسیار است که اگر بخواهیم مطرح کنیم به درازا می کشد .

اما با این همه تعاریفی که صوفیه از ابلیس داشته اند قرآن کریم و روایات اهل بیت عصمت و طهارت چهره متفاوتی را از شیطان ارائه می دهند .

اما قرآن کریم :

قرآن کریم درباره شیطان اینگونه بیان می دارد :

در قرآن کریم در یازده مورد واژه ابلیس به کار رفته است. او موجودی است از طایفه جن که بر اثر سرپیچی از فرمان پروردگار دچار فسق گردید^{۸۲} این سرپیچی ناشی از کبر بود^{۸۳} و به همین سبب از کفار گشت^{۸۴}. توجیه او در این سرپیچی^{۸۵} برتر بودن وی نسبت به موجود جدید، یعنی حضرت آدم در سرشت و خمیر مایه اصلی آفرینشش بود، زیرا که او از آتش است و آدم از طین^{۸۶}. او در صف ملائکه بود که مورد خطاب خداوندی قرار گرفت^{۸۷} و می بایست بر پیشگاه آدم سجده می آورد^{۸۸}. چون سجده نیاورد رجیم گشت^{۸۹} و مورد لعنت و دورباش حضرت حق قرار گرفت^{۹۰} و از کفار شد^{۹۱}. در نتیجه خلقت آدم او از جایگاه رفیعش فرو

^{۸۰} سنایی غزنوی ، دیوان سنایی ، به اهتمام : م. رضوی ، تهران ، انتشارات سنایی ، بی تا ، ص 215

^{۸۱} همدانی ، عين القضاء ، تمهیدات ، تحقیق عقیف عسیران ، تهران ، منوچهری ، 1389 هـ ش ، چاپ هشتم ، ص 74

^{۸۲} قرآن کریم ، سوره کهف آیه 50

^{۸۳} قرآن کریم ، سوره بقره ، آیه 34

^{۸۴} قرآن کریم ، سوره ص، آیه 74

^{۸۵} قرآن کریم ، سوره طه، آیه 116

^{۸۶} قرآن کریم ، سوره های اعراف ، آیه 12 و اسراء، آیه 61

^{۸۷} قرآن کریم ، سوره طه، آیه 116

^{۸۸} قرآن کریم ، سوره های بقره ، آیه 34: کهف، آیه 50: حجر، آیه 31 و 6 مورد دیگر

^{۸۹} قرآن کریم ، سوره تکویر، 25

^{۹۰} قرآن کریم ، سوره ص، آیات 77 و 78

^{۹۱} قرآن کریم ، سوره بقره، آیه 34

افتاد و به عزت و جلال پروردگار سوگند یاد کرد که بر سر راه بنی آدم دام گستراند تا آنان را از هدایت به ضلالت سوق دهد تا جهنم از پیروان او آکنده شود.^{۹۲} در این راه او تنها نیست بلکه دارای لشکریانی است.^{۹۳} ابلیس در گمان انسانها تأثیر می‌گذارد و جز گروهی از مؤمنان دیگران از دام او رهائی ندارند.^{۹۴} آنانی که ابلیس و نژادش را ولی خویش می‌گیرند، از ظالمین خواهند بود.^{۹۵}

اما روایات :

در ملاقاتی که حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام با هارون دارد ، هارون پرسید : «اولین کسی که ملحد و کافر شد که بود؟ امام فرمود: اولین کسی که الحاد و زندقه را پذیرفت در آسمان ابلیس ملعون بود، که کبر ورزید و افتخار نمود بر آدم صفی و برگزیده خدا و گفت آن ملعون من بهتر از آدمم، «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل». سرپیچی از فرمان خدا نمود و ملحد شد این الحاد به بازماندگان به ارث رسید تا روز قیامت^{۹۶}».

امام صادق علیه السلام فرمودند :

«ابلیس نخستین کسی است که دروغ را ایجاد کرد و قبل از او دروغی وجود نداشت نه در ظاهر و نه در باطن، از این رو شیطان در دروغش زیان دید و از راستی و صداقت آدم هرگز سودی برای او حاصل نشد، اما آدم چون دروغ او را راست پنداشت، خداوند بر صدق او گواهی داد و از مقام او کاسته نشد و کذب شیطان از او چیزی کسر نکرد^{۹۷}».

«ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در روز قیامت، ابلیس را- که لعنت خدا بر او باد- به همراه

کسی که موجب گمراهی این امت شده است، با افسارهایی بس زمخت و درشتناک- به زمختی کوه احد- به صورت بر روی

زمین می‌کشند، و به واسطه آنها یکی از درهای جهنم بسته می‌شود^{۹۸}».

^{۹۲}قرآن کریم ، سوره ص، آیات ۸۲ تا ۸۵

^{۹۳}قرآن کریم ، سوره شعراء، آیه ۹۵

^{۹۴}قرآن کریم ، سوره سباء، آیه ۲۰

^{۹۵}قرآن کریم ، سوره کهف، آیه ۵۰

^{۹۶} مجلسی ، ملا محمد باقر ، بحار الانوار ، بیروت ، موسسه الوفا ، ۱۴۱۴ هـ ق ، ج ۱۰ ، ص ۲۴۳
فَقَالَ هَارُونُ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ مَنْ أَخَذَ وَ تَزَنَّقَ فَقَالَ مُوسَى ع أَوَّلُ مَنْ أَخَذَ وَ تَزَنَّقَ فِي السَّمَاءِ إِبْلِيسُ النَّعِينُ فَاسْتَكْبَرَ وَ افْتَخَرَ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ نَجَّيْهِ أَدَمَ فَقَالَ النَّعِينُ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ فَعَنَّا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ وَ أَخَذَ فَنَوَارِثَ الْإِلْحَادِ لَرِيئُهُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ

^{۹۷} عطاردی ، عزیز الله ، ایمان و کفر ترجمه ایمان و کفر بحار الانوار ، تهران ، عطارد ، ۱۳۷۸ هـ ش ، چاپ اول ، ج ۲ ، ص ۹۳

^{۹۸} مجاهدی ، محمد علی ، پاداش نیکی ها و کیفر گناهان ، قم ، سرذور ، ۱۳۸۱ هـ ش ، چاپ اول ، ص ۵۲۶

منابع معرفتی در تصوف^{۹۹}

در اعتقادات ما منابع معرفتی بر دو قسم است عقل و نقل که نقل خودش به کتاب و سنت تقسیم می شود، و در این رابطه روایاتی در منابع معتبر موجود می باشد مثلاً روایتی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً، وَ حُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَئِمَّةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.»^{۱۰۰}

«خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان، حجت آشکار رسولان و پیغمبران و امامانند علیه السلام و حجت پنهان عقل مردم است.»

اما می بینیم که صوفیه با ظرافتی خاص هر دو منبع را مطرود می دانند. و منبع معرفتی در تصوف کشف و شهود می باشد. و هدایت در پرتو این منبع می باشد نه علوم عقلی و نه علوم نقلی. در این زمینه بیان شده است که:

هدایت آنست که انسان مهتدی شود به حیرت، و داند که امر حیرت است.

پس اهتداء به حیرت را عین هدایت داشت از آن که حیرت حاصله از علم بحصول نمی پیوندد مگر از شهود و جوه تجلیات متکثره^{۱۰۱}.

و به عبارت رساتر «عرفان نظری مکتبی در شناخت هستی است که منبع معرفتی و اصلی آن کشف و شهود است»^{۱۰۲}.

آنها مکاشفه را هم سنخ وحی می دانند. پیر هرات آیه متناسب با این موضوع را این آیه می داند.

«فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»^{۱۰۳}

حاصل آنکه در منظر این فراد مکاشفه سه خصوصیت را دارا می باشد:

^{۹۹} بخشی از این سرفصل برگرفته از کتاب در جستجوی عرفان اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی می باشد.

^{۱۰۰} کلینی، محمد ابن یعقوب، کافی، تهران، دار الحديث، ۱۴۲۹ هـ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۵ و ترجمه مصطفوی ج ۱ ص ۱۹

^{۱۰۱} خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن، شرح فصوص الحکم، تهران، انتشارات مولی، چاپ دوم، ۱۳۶۸ هـ ش، ج ۲، ص ۷۲۹

^{۱۰۲} شیروانی، علی، نشریه اسراء، قم، پاییز ۱۳۸۹ هـ ش، شماره ۵، ص ۸۵

^{۱۰۳} قرآن کریم سوره نجم آیه ۱۰

اولاً: مکاشفه با باطن و قلب عارف سر و کار دارد^{۱۰۴}.

ثانیاً: مکاشفه با وحی تمایز ذاتی ندارد.

ثالثاً: کشف حجاب عرفانی جز با دریدن حجاب حاصل نمی شود^{۱۰۵}.

و امروز هم می بینیم که بازار کشف و شهود گرم است و افرادی به نا حق مدعی کشف و شهود هستند. برای روشن تر شدن اذهان باید چند سوال را در رابطه با کشف و شهود مطرح و آنها را پاسخ داد.

اول اینکه کشف و شهود به چه معنایی می باشد ؟

در این زمینه تعاریف متعددی بیان شده است اما اگر بخواهیم به عبارت فنی پاسخ دهیم « کشف یا مکاشفه عبارت است از این که انسان در حال بیداری یا حالی متوسط بین خواب و بیداری که از آن به خلسه تعبیر می شود چیزهایی را مشاهده می کند که دیگران درک نمی کنند. در مکاشفه گاهی حالتی شبیه خواب برای انسان پیش می آید ولی البته خواب نیست. در بسیاری موارد نیز چشم انسان کاملاً باز است و مشاهداتی برایش دست می دهد شبیه کسی که چیزهایی در خواب می بیند. انسان در حال مکاشفه ممکن است صدایی را بشنود، کسی را در حال کاری ببیند یا حادثه ای را که اتفاق می افتد مشاهده کند.»

دوم : آیا کشف و شهود واقعیت دارد یا زائیده توهمات و خیالات می باشد ؟

سوم : اگر کشف و شهود واقعیت دارد آیا نشانه و دلیلی است بر اینکه صامب آن از اولیای خدا و فردی مورد نظر و مرضی فدای متعال است؟

چهارم : اگر کسی واقعا از کشف و کرامت الهی برخوردار بود و در اثر لطف و عنایت فاص خداوند قدرت داشت که کارهای فارق العاده انجام دهد آیا این امر دلیل بر این می شود که تمام مرف ها و مطالبی که می گوید و اعتقاد دارد درست است و باید پیش و گوش بسته آنها را پذیرفت و سر تسلیم در برابرشان فرود آورد؟

^{۱۰۴} به تعبیری امر خارجی نیست
^{۱۰۵} فعالی، محمد تقی، تجربه دینی و مکاشفه عرفانی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹ هـ ش، چاپ چهارم، ص ۱۵۷

برای پاسخ به این سوالات اینگونه باید شروع کنیم که :

در مورد اصل کشف و مکاشفه باید بگوییم البته که امری واقعی است و به طور حتم برخی افراد میتوانند در حالاتی مسایلی را درک کنند و چیزهایی را ببینند یا بشنوند که دیگران از ادراک و دیدن و شنیدن آنها عاجزند . اصل این مساله به تجربه به اثبات رسیده که برخی انسانها دارای قدرتهای ذهنی و روحی خارق العاده ای هستند و مشاهدات و ادراکاتی فرا معمول و خارق العاده دارند که دیگران را بدانها راهی نیست البته این ادراکات دارای انواع مختلفی است یک دسته از آنها که مورد شناسایی قرار گرفته است در روانشناسی «تله پاتی» نامیده میشود. در تله پاتی برای مثال این گونه است که فرد در اینجا نشسته و به ذهنش می آید که فلان شخص در فلان جا فلان کار را انجام داده یا بیمار شده و یا از دنیا رفته است و بعد هم معلوم می شود که آن مساله واقعیت داشته و واقعا اتفاق افتاده است مثال دیگر این است که فرض کنید شخصی به ذهنش می آید که کسی در فلان شهر با او سخن می گوید و بعد هم معلوم می شود که اتفاقا آن فرد در همان لحظه به او توجه داشته و می خواسته آن مطلب را به او بگوید ولی به علت فاصله و بعد مکانی نمی توانسته این کار را انجام دهد. در هر حال این یک نوع ارتباط روحی بین دو فرد است که از سنخ همان ادراکات خارق العاده است و روان شناسان آن را تله پاتی نامیده اند. روشن است که حصول چنین ادراکاتی دلیل بر کمالات معنوی فرد و مقرب بودن او در پیشگاه خداوند نیست و نمی توان آن را شاهی گرفت بر اینکه آن شخص از اولیاء الله و دارای مقام و منزلتی نزد خدای متعال است. این قبیل ادراکات حتی ممکن است برای کسی حاصل شود که هیچ اعتقادی به خدا ندارد البته دانش بشر هنوز به چند و چون و اسرار این نوع ارتباط پی نبرده و ما نمی دانیم در اثر چه عامل یا عواملی این پدیده اتفاق می افتد.

غیر از تله پاتی در مورد همین حواس ظاهری نیز کسانی هستند که با بقیه انسانها تفاوت دارند برای مثال نوع انسانها فقط می توانند صداهای را بشنوند که فرکانس آنها بین 20 هرتز تا 30000 هرتز باشد و صداهایی را که در کمتر یا فراتر از این دامنه قرار می گیرند ادراک نمی کنند. این در حالی است که برخی انسان ها قادر به شنیدن و دریافت صداهای خارج از این دامنه نیز هستند همان گونه که دستگاه و دامنه شنیداری بسیاری از انواع حیوانات نیز با انسان متفاوت و متکامل تر و وسیع تر است. این مطلب

در مورد حس بینایی نیز صادق است در حالی که انسان های معمولی نمی توانند پرتوهای ماورای بنفش و مادون قرمز را ببینند برخی انسان ها قادرند برخی از این طول موج ها را نیز مشاهده کنند. در سایر حواس ظاهری نیز کم و بیش این استثناها و موارد نادر وجود دارد و به هر حال وجود این توانایی های خارق العاده جسمی یا روحی دلیل و شاهدی بر کمال و فضیلت معنوی فرد و مقرب بودن او در درگاه خداوند نیست.

غیر از قدرتهای خارق العاده ای که به صورت طبیعی و مادرزادی در برخی افراد وجود دارد برخی افراد نیز با تحمل ریاضت ها و انجام تمرینهایی به برخی توانایی های جسمی و روحی دست پیدا می کنند و می توانند کارهای خارق العاده ای انجام دهند و یا ادراکات و مشاهدات غیر متعارف و فراتر از معمول داشته باشند این نوع توانایی ها و انجام امور خارق عادت نیز مشترک بین حق و باطل است و دلیلی بر حقانیت فرد و مسلک و روش و طریق او نیست بسیاری از مرتاضان هندی که اعتقادی به دین و خدا و قیامت ندارند از این قبیلند البته مرتاض های هندی به نوعی به بقای روح معتقدند ولی به هر حال به خدا به ان معنایی که ما معتقدیم و او را آفریدگار و مدبر عالم و منزله از جسم و جسمانیات می دانیم اعتقادی ندارند و وحی و نبوت را هم به کلی منکرند تنها چیزی که هست در اثر اعتقاد به بقای روح می توانیم بگوییم اعتقادی به معاد دارند که البته پیدا است ان نیز با اعتقادی که ما درباره معاد و قیامت داریم تفاوت کلی و اساسی دارد در هر صورت این مرتاض های هندی با این که قطعاً اعتقادات و طریقه و مسلکشان باطل است ولی در اثر ریاضت هایی که می کشند به برخی قدرتهای روحی دست پیدا می کنند و می توانند کارهای عجیب و خارق العاده ای انجام دهند البته اینها فرقه های مختلفی هستند و قبلاً بیشتر بوده اند و در حال حاضر کمتر چنین افرادی وجود دارند ولی کم و بیش در گوشه و کنار یافت می شوند ریاضت هایی که این مرتاضان متحمل می شوند گاهی واقعاً بسیار سخت و طاقت فرسا است و هر کسی توان و اراده انجام آنها را ندارد این ریاضت ها باعث می شود که آنها دریافت هایی داشته باشند چیزهایی را ببینند و کارهایی انجام دهند که دیگران راهی به ندارند. برخی از آنها می توانند از حوادث گذشته و حتی آینده خبر دهند نمونه های متعددی از این موارد وجود دارد و افراد متعددی که مورد وثوق و اعتماد نیز هستند خود از نزدیک این مسایل را مشاهده و آنها را به صورت مکتوب یا شفاهی برای ما نقل کرده اند.

مرتاضان هندی برای مثال کسی را که تا به حال ندیده اند به اسم صدا می زنند و می گویند که از کجا آمده چه قصد و منظوری دارد و چه وقت و به کجا خواهد رفت.

مجموع این امور قدر مشترک و عنوان عامش این است که انسان آگاهی های خارق العاده ای داشته باشد و اطلاعاتی از راه های غیر متعارف که از راه چشم و گوش و تعلیم و تعلم عادی نیست به دست آورد برای کسب این امور نیز یک سری تمرینها و ریاضت هایی لازم است البته از یک سو کمتر افرادی چنین همتیایی دارند که چنین ریاضت هایی را متحمل شوند و از سوی دیگر نیز ممکن است اصولا تحمل چنین ریاضت هایی عاقلانه نباشد و مسیرهای بهتر و منطقی تر و آسان تری وجود داشته باشد که انسان بتواند با زحمت کمتری به کمالات بیشتر و بالاتری نایل گردد ملاحظه و نکته قابل تأمل دیگر درباره این گونه ادراکات و اطلاعات این است که بسیاری از آنها در حقیقت هیچ فایده و نفعی برای انسان ندارند و مشکلی را حل نمی کنند مگر ما از همین اطلاعاتی که از راه چشم و گوش و قوای عادی و معمول به دست می آوریم چه اندازه استفاده می کنیم که بخواهیم در پی راه های غیر معمول و کسب اطلاعات بیشتری باشیم؟ بر فرض هم که بدانیم کسی دیروز چه کار کرده و یا فردا چه خواهد کرد و به کجا خواهد رفت این چه امتیازی برای ما محسوب می شود و کدام مال و مقام و فضیلت واقعی و انسانی را برای ما به ارمغان خواهد آورد؟ این بیشتر یک هوس است که انسان می خواهد چیزی را داشته باشد که دیگران ندارند و گرنه از نظر مسایل مهم معنوی و تکامل انسانی این قبیل امور معمولا چندان نفع و اثری برای انسان ندارند.

در هر صورت این امور واقعیت دارد و تحقق چنین چیزهایی ممکن است و بالاتر از امکان واقع هم شده است. راه تحصیل آن نیز باز است و استاد دارد و قابل تعلیم و تعلم است عده ای نیز در این راه ها گام می گذارند و با مراجعه با استاد و دریافت و دستورات و تعالیم لازم و عمل به آنها چنین حالات و توانایی هایی هم برایشان پیدا می شوند. در این میان آن چه مهم است توجه به این نکته است که این امور دلیل بر این نیست که شخص نزد خدای متعال مقام و منزلتی دارد. همان گونه که اشاره کردیم ممکن است کسی به کلی منکر خدا و همه ادیان و مخالف تمامی انبیا و اولیا باشد اما تمرین ها و ریاضت هایی انجام دهد و به چنین نتایجی دست یابد

با این همه ارباب فن و مشایخ بزرگانی که همه فرق متصوفه به آنها احترام می گذارند خودشان در نوشته ها و کتابهایشان آورده اند که مکاشفات بر دو دسته هستند مکاشفات ربانی و رحمانی و مکاشفات شیطانی. به عبارت دیگر گاهی مشاهدات و ادراکاتی که در حال خلسه برای انسان پیش می آید از ناحیه خدای متعال و گاهی نیز از القائنات شیطان است. در مکاشفه شیطانی نیز نظیر مکاشفه رحمانی شخص واقعا برای مثال صدایی را می شنود یا چیزی را می بیند که دیگران نمی بینند و نمی شنوند ولی القا کننده

ان شیطان است. گاهی مثلا ندا و هاتفی غیبی خبری می دهد و بعد هم ان خبر واقعیت پیدا میکند و صدقش آشکار می شود ولی ان هاتف غیبی در واقع شیطان است و این مساله در حقیقت مقدمه ای است برای فریفتن شخص و وارد کردن او در مسیری که مد نظر شیطان لعین است. شیطان دشمن قسم خورده ادمی است و می کوشد تا به هر طریق ممکن انسان را به گمراهی بکشاند و او را از رسیدن به نجات و سعادت محروم سازد.

قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین * الا عبادک منهم المخلصین { شیطان } گفت پس به عزت تو سوگند که حتما همگی { انسان ها } را گمراه خواهم کرد مگر ان بندگان خالص تو را.

اری شیطان قسم یاد کرده که در گمراه کردن همه ادمیان تلاش کند و نسبت به هر انسانی این امید را دارد که بتواند به طریقی او را اغوا نماید تنها یک دسته هستند که شیطان در فریفتن و اغوای انها طمعی ندارد و از این جهت کاملا از آنان قطع امید کرده است و انها عبارتند از «مخلصین» که بنا بر روایات ما مقصود حضرات معصومین علیه السلام هستند.

یکی از راه های شیطان برای فریب انسان استفاده از همین امور عرفانی است که ممکن است ابتدا امور صحیحی را برای او پیش بیاورد تا او را به سوی خود جذب نماید و سپس به تدریج به گمراهی و انحرافش بکشاند. برای مثال ممکن است کسی در یک شبی بشنود که هاتفی از غیب او را مخاطب ساخته و به وی فرمان می دهد که از بستر بر خیزد. نماز شب از مستحبات بسیار موکد و از اموری است که اولیای خدا بسیار به ان اهتمام دارند و قران کریم حتی نیل به مقام محمود برای پیامبر(ص) را به بیداری سحرگاهان و اقامه نافله شب منوط کرده است.

و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی ان یبعثک ربک مقام محمودا

و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو { به منزله } نافله ای باشد امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.

از این رو انسان تردید نمی کند که این هاتف غیبی که او را به نماز شب فرا می خواند ملکی است که از جانب خداوند مامور به این کار شده است سپس خدا را شکر می کند که چنین لطف و عنایتی به او کرده و برای بیدار کردنش ملکی از ملائکه خود را مامور نموده است و به طور طبیعی بر می خیزد و نماز شبش را می خواند چند شب بدین ترتیب می گذرد تا اینکه شبی ان هاتف

غیبی برای مثال می گوید امشب تا صبح قران بخوان بعد از آن دستور می دهد صله رحم نما و به سراغ فلان کس از بستگان برو و احوالش را جویا شو تا اینکه پس از مدتی آن هاتف غیبی مثلاً شبی به او می گوید این درسی را که در حوزه یا دانشگاه می گویی تعطیل کن و به جای آن در خانه بشین و قران بخوان.

هاتفی که از غیب سخن می گوید و پیش از این مرتب دستور به نماز شب و دعا و قران و صله رحم داده انسان شک نمی کند که این دستورش نیز صواب و به خیر و صلاح او است و از این رو بی هیچ درنگ و تاملی از فردا درسش را تعطیل می کند و به جای درس گفتن برای طلاب و دانشجویان به قرائت قران می پردازد غافل از اینکه آن دستورات و امر به کارهای مستحبی و ندهای غیبی در واقع دانه هایی بود که شیطان بر سر راه او می ریخت تا عاقبت او را در دام « ترک واجب » گرفتار کند. شیطان که در کار خود بسیار ماهر و استاد است متأسفانه در بسیاری از موارد در این نیرنگ خود پیروز می شود و به مقصود خود که به انحراف کشاندن آدمی است نائل می آید.

در هر صورت این قبیل امور نیز ممکن است در حال مکاشفه برای انسان پدیدار شود. گاهی انسان در حال خلسه و حالتی بین خواب و بیداری چنین حالاتی برایش پیش می آید گاه در حالیکه مشغول ذکر است چیزهایی مشاهده می کند مثلاً نوری یا انوار رنگارنگی را می بیند یا صدایی می شنود. این امور واقعیت دارد و کسی ممکن است حقیقتاً چنین چیزهایی را ببیند یا چنین صداهایی را بشنود با این همه باید توجه داشت که خود اهل فن می گویند این مکاشفات هر چند در حال ذکر در حال نماز و دعا و در سجده و نظایر آن باشد دو دسته است: یک دسته مکاشفات شیطانی و یک دسته مکاشفات رحمانی و ربانی.

عامل پدیدار شدن مکاشفات گاهی شیطان و گاهی ملک است و تشخیص اینکه یک مکاشفه آیا از مصادیق مکاشفات شیطانی است یا از مکاشفات ربانی کار هرکسی نیست و گاه به غایت دشوار است. ملاک کلی که محققین از عرفا در این زمینه به دست داده اند این است که مضمون مکاشفه را باید بر کتاب و سنت عرضه کرد و با آنها تطبیق داد اگر مضمون آن با قران و سنت موافق بود یا دست کم مخالف قران و سنت نبود درست است و گرنه معلوم می شود از مکاشفات شیطانی بوده است.

بنابراین بر اساس این گفته محققان و بزرگان عرفان معیار و محک برای شناختن مکاشفه صحیح از باطل قران و سنت است.

عدم ملازمه مکاشفات رحمانی با کامل و بی نقص بودن فرد

تا اینجا روشن شد که اولاً مکاشفه با مسائلی نظیر تله پاتی احضار روح تسخیر و احضار جن و کارهایی از قبیل ان چه که مرتاضان هندی انجام می دهند تفاوت دارد و ثانیاً مکاشفه نیز خود به دو نوع رحمانی و شیطانی تقسیم می شود و از این رو هر مکاشفه ای دلیل بر مقام و منزلت شخص نزد خدای متعال و عنایت حق تعالی به او نیست اکنون فرض می کنیم مکاشفه ای از نوع صحیح و ربانی برای کسی واقع شد یعنی مکاشفه ای که با کتاب و سنت مخالفتی ندارد. فرد هم اهل ریاضت های باطل و خلاف شرع نیست و اعتقادات و دین و مذهبش نیز درست است و به تکالیف شرعی خود اعم از نماز و روزه و سایر مسائل هم عمل می کند و خلاصه از نظر این امور مشکلی درکار او وجود ندارد برای چنین کسی در حال عبادت یا دعا و سجده و ذکر مکاشفه ای واقع شده و به فرض مضمون آن هم صددرصد موافق کتاب و سنت است و کاملاً مطمئنیم که ربانی و درست است حال سخن در این است که آیا این امر دلیل بر این است که شخص به مقام قطبی و مرشدی رسیده و صلاحیت تربیت دیگران را دارد و حرفهایش در مورد سایر مطالب نیز حجت است و باید آنها را روی چشم گذاشت و پذیرفت؟

در پاسخ این پرسش باید بگوییم هرگز چنین نیست گاه حتی نوجوانانی در سنین بسیار کم و پایین تر از سن بلوغ دیده می شوند که چنین مکاشفاتی برایشان رخ می دهد. گاه همین مومنان ساده ای که غل و غش و مکر و حيله ای در زندگی و کارشان ندارند از کسبه و کشاورز و امثال آنها در نمازشان یا بعضی حالات دیگر انواری را مشاهده می کنند و چیزهایی را می بینند. برخی از این موارد را خود بنده سراغ دارم و شخصا می شناسم و این گونه نیست که صرف فرض و مثال باشد. ان چه که از وقوع مکاشفه برای کسی می توان نتیجه گرفت این است که فرد در زمان وقوع آن از نوعی لطافت روحی برخوردار بوده است ولی هیچ گاه نمی توان بر اساس آن قضاوت کرد که فرد به مقام قطب و مربی و مرشدی کامل رسیده که رای و سخنش در هر چیزی حجت و بر حق باشد.

اگر ثابت شود که واقعا مکاشفه ای رخ داده و از نوع ربانی و رحمانی هم بوده است تازه نظیر این است که کسی رویای صادقه ای دیده باشد. آیا اگر کسی خواب راست و صادقی ببیند دلیل بر این است که از اولیای خدا است؟ آیا از افراد معمولی و گنه کار و حتی تبهکار و جنایتکار خواب صادق و درست نمی بینند؟ آیا خواب عزیز مصر که به نص قرآن رویای صادقه بود دلیل بر عظمت شخصیت و مقام معنوی و تعالی روح او است؟ بسیاری از پادشاهان ستمگر رویاهای صادقه ای می دیدند که تعبیرش زوال حکومت آنها بود و همان گونه نیز می شد از این رو همان گونه که دیدن رویای صادقه دلیل بر مقام و عظمت شخصیت معنوی

شخص نیست وقوع مکاشفه برای کسی نیز نمی تواند گواهی باشد بر اینکه فرد از اولیای خدا است و فهم و سخنش در مورد همه چیز صواب و درست است این که مکاشفه بانوعی لطافت روحی ملازم است سخن دیگری است و نشانه این نیست که فرد از جایگاه و منزلتی ویژه نزد خدای متعال برخوردار است. لطافت روحی داشتن که بعضی اوقات نام آن را صفای روحی می گذارند بدین معنا نیست که فرد به چنان وارستگی اخلاقی و معنوی رسیده که می تواند تربیت دیگران را عهده دار شود و همه فهم هایش درست و صحیح و اطاعت دیگران از او لازم است. فراموش نکنیم که این ملاحظات درباره مکاشفات رحمانی و ربانی است و گرنه مکاشفات شیطانی که ناگفته پیدا است موضوعا از این بحث خارجند و هیچ دلالتی بر فضیلت و کمال و تعالی روحی فرد ندارد.

اصولا باید توجه داشت که کشف و مکاشفه در نزد اولیای خدا و عارفان وارسته و راستین از امور پیش پا افتاده ای است که کمترین اعتنایی به آن ندارند و هیچ توجهی به آن نمی کنند .

خود آزمایی:

1. شریعت ، طریقت و حقیقت را از دیدگاه عرفای شیعه تعریف نمایید .

2. شریعت ، طریقت و حقیقت را از دیدگاه متصوفه تعریف نمایید .
3. شریعت در دیدگاه فقهای شیعه چه فرقی با شریعت در دیدگاه متصوفه دارد ؟
4. مستند تفکر شریعت و طریقت و حقیقت در میان صوفیه چیست؟
5. نقد مستند تفکر شریعت و طریقت و حقیقت چه می باشد ؟
6. استغناء بدایتی و نهایتی را تعریف نمایید .
7. چند دیدگاه در مورد شیطان بین صوفیه مطرح است ؟ توضیح دهید .
8. صوفیه در مورد شیطان در مقایسه با نبی مکرم اسلام چه نظری دارند ؟
9. شیطان در مبانی دینی ما چگونه به تصویر کشیده شده است ؟
10. مبنای معرفتی صوفیه چه می باشد ؟
11. مبنای معرفتی صوفیه را از دیدگاه شیعه نقد نمایید .

درس پنجم :

تصوف از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام

با مطالعه این درس از دانش پژوه انتظار می‌رود که :

1. باروایاتی که به نقد جریان صوفیه می‌پردازد آشنا گردد .
2. با مبنای روایی تقیه آشنا گردد .
3. نظر ائمه اطهار علیهم السلام را در مورد شخصیتهای متقدم صوفیه بداند .
4. نقد های ائمه اطهار علیهم السلام را در مورد اعمال و رفتارهای اشتباه صوفیه متوجه گردد .

تصوف از دیدگاه بزرگان دین

الف : تصوف از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام :

در منابع مختلف روایاتی از ائمه علیه السلام در مذمت تصوف و عملکرد آنان گردآوری شده است که در این جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

➤ مستدرک الوسائل

➤ کافی

➤ تحف العقول

➤ بحار الانوار

➤ سفینه البحار

ائمه اطهار علیهم السلام که پیشوایان راستین اسلام و حافظان دین‌اند، بیش از همه با افکار انحرافی و بدعت دینی مبارزه می‌کردند و پیروان خویش را از پیروی صوفیان و هر گروه باطل دیگر بر حذر می‌داشتند و در این باره احادیث فراوانی از معصومین علیه السلام وارد شده است؛ تا آن‌جا که مرحوم شیخ حر عاملی (متوفای 1104 هـ.ق) صاحب کتاب وسائل الشیعه در کتابی به نام الاثنی عشریه روایاتی در انکار و نکوهش آنان نقل کرده است. وی می‌نویسد:

«جميع الشيعة أنكروهم (أى الصوفية) و نقلوا عن أحاديث كثيرة فى مذمتهم و صنف علماء الشيعة كتباً كثيرة فى ردّهم و كفرهم منها كتاب الشيخ المفيد فى الردّ على أصحاب الحلاج و ذكر فيه أن الصوفية فى الأصل فرقتان حلولية و اتحادية؛¹⁰⁶ تمام شیعیان، فرقه‌های صوفیه را انکار نموده‌اند و از امامان خویش احادیث بسیاری در نکوهش آنان نقل کرده‌اند و علمای شیعه کتاب‌های بسیاری در ردّ این فرقه و اثبات کفر آنان تألیف نموده‌اند که از آن جمله کتاب شیخ مفید در ردّ بر اصحاب حلاج است که در آن آمده است: صوفیه در اصل دو فرقه حلولیه و اتحادیه می‌باشند».

¹⁰⁶ عاملی، شیخ حر، الاثنی عشریه، قم، دار الکتب العلمیه، بی تا، ص 52

احادیثی که از ائمه معصومین علیهم السلام در رد صوفیه آمده است بر سه قسم تقسیم می گردد . یک قسم آن احادیثی است که به انکار جریانات مختلف صوفیه می پردازد و آنها را رد و طرد می کند و قسم دیگر روایاتی است که به انکار برخی از شخصیت‌های صوفیه می پردازد و آنها را مورد طعن قرار می دهد . قسم سوم هم قسمی است که در آن برخی از آداب و رسوم صوفیه مثل ریاضت‌های طولانی غیر شرعی و یا عزلت و غیره اشاره شده است و از آنها نهی شده است .

اما قسم اول ، روایاتی که به نقد جریانات صوفیه می پردازد :

در این زمینه احادیث مختلفی وارد شده است که ما به برخی از آنان اشاره می نمایم .

1. پیامبر اکرم(ص) از پدید آمدن این گروه خبر داده و فرموده است:

«لا يقوم الساعة على أمتي حتى يقوم قوم من أمتي اسمهم الصوفية ليسوا مني و انهم يحلقون للذكر و يرفعون أصواتهم يظنون انهم على طريقتي بل هم أضلّ من الكفار و هم أهل النار لهم شهيق الحمار ... الخ»¹⁰⁷ .

«روز قیامت بر امتم بر پا نشود تا آنکه قومی از امت من به نام «صوفیه» برخیزند. آنها از من نیستند و بهره‌ای از دین ندارند و آنها برای ذکر دور هم حلقه می‌زنند و صداها را بلند می‌کنند به گمان این که بر طریقت و راه من هستند؛ در حالی که آنان از کافران نیز گمراه‌تر و اهل آتش‌اند و صدایی دارند مانند عرعر آلاخ».

از این روایت معلوم می‌شود که صوفی‌گری در زمان پیامبر (ص) نبوده و حضرت به عنوان اخبار از غیبت ذکر کرده‌اند که بعدها چنین فرقه‌ای در میان امت پیامبر(ص) پیدا خواهند شد و این معجزه، دلیل صحت آن حدیث می‌باشد. همچنین در این روایت تصریح شده است که آنان بر طریقت پیامبر(ص) نیستند و از کفار نیز گمراه‌ترند. و از اینجا کذب قول برخی از صوفیه که تصوف را نسبت به زمان حضرت رسول می دهند و اولین صوفی را خود حضرت معرفی می کنند معلوم می شود .

2. پیامبر اکرم (ص) در روایتی از لعن ملائکه بر این گروه خبر داده است؛ آنجا که در اثنای سفارش‌های خود به

«ابوذر» فرمود:

¹⁰⁷ قمی ، حاج شیخ عباس ، سفینه البحار ، قم ، اسوه ، 1414 هـ ق ، چاپ اول ، ج 5 ، ص 200 . همچنین منهاج الراعه فی شرح نهج البلاغه مرحوم خویی ، ج 14 ، ص 3 با اندکی اختلاف

«يَا أَبَا ذَرٍّ، يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ فِي صَيْفِهِمْ وَشِتَائِهِمْ، يَرَوْنَ أَنَّ لَهُمُ الْفَضْلَ بِذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِمْ، أَوْلَيْكَ يَلْعَنُهُمْ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^{۱۰۸}

«ای اباذر! در آخر الزمان قومی پیدا می‌شوند که در تابستان و زمستان لباس پشمینه می‌پوشند و این عمل را برای خود فضیلت و نشانه زهد و پارسایی می‌دانند. آنان را فرشتگان آسمان و زمین لعن می‌کنند».

روشن است قومی که به پشمینه‌پوشی و خرقة صوف معروف می‌باشند و خود را بهتر از دیگران می‌دانند، همین صوفیان و درویشان‌اند. علاوه بر این که لباس آن‌ها شهرت است و حرام می‌باشد، اخبار بسیاری نیز به خصوص در مذمت آن‌ها رسیده است.

3. به سند صحیح از «احمد ابن محمد بزنی» روایت کرده‌اند که مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

«بِسند صحیح عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال: قال رجل من أصحابنا للصادق جعفر بن محمد عليهما السلام: قد ظهر في هذا الزمان قوم يقال لهم الصوفيّة فما تقول فيهم؟ فقال عليه السلام: إنهم أعداؤنا فمن مال إليهم فهو منهم و يحشر معهم، و سيكون أقوام يدعون حبنا و يميلون إليهم و يتشبهون بهم و يلقّبون أنفسهم بلقبهم و يؤوّلون أقوالهم ألا فمن مال إليهم فليس منا و إنّا منهم براء، و من ردّهم و أنكر عليهم كان كمن جاهد الكفّار بين يدي رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم»^{۱۰۹}

«در این زمان قومی پیدا شده‌اند که به آن‌ها صوفی می‌گویند. درباره آن‌ها چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

آن‌ها (صوفیان) دشمنان ما هستند، پس هر کس به آن‌ها میل کند، از آنان است و با آن‌ها محشور خواهد شد و به‌زودی کسانی پیدا می‌شوند که ادعای محبت ما را می‌کنند و به ایشان نیز تمایل نشان می‌دهند، خود را به ایشان تشبیه نموده و لقب

¹⁰⁸ طوسی، محمد بن الحسن، الأمالي (للطوسي)، محقق: موسسه البعثة، قم، دار الثقافة، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق. ص ۵۳۹ همچنین، وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۵، ص ۳۵

¹⁰⁹ هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خونی) - تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ ه.ق. چاپ: چهارم، ج ۱۴، ص ۷ و همچنین سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۹۸

آنان را بر خود می‌گذارند و گفتارشان را تأویل می‌کنند. بدان‌که هر کس به ایشان تمایل نشان دهد؛ از ما نیست و ما از او بیزاریم و هر کس آنان را رد کند، مانند کسی است که در حضور پیامبر اکرم(ص) با کفار جهاد کرده است».

از این روایت چند نکته استفاده می‌شود:

اولاً: تا زمان امام صادق علیه السلام در میان مسلمانان صوفی نبوده و از آن به بعد پیدا شده است. پس اگر کسی اصحاب پیامبر(ص) یا امیر مؤمنان علیه السلام را صوفی بنامد، دلیل بر بی‌اطلاعی او است.

ثانیاً: این روایت نشان می‌دهد که در زمان حضرت صادق علیه السلام صوفیه شیعه نبودند و حتی ادعای محبت را هم نداشتند.

ثالثاً: این خبر کرامتی از امام صادق علیه السلام است که از ساده‌لوحان زمان خبر می‌دهد؛ آنجا که می‌فرماید: «ادعای محبت ما می‌کنند و حال آن‌که به دشمنان ما مایل هستند». که مراد، صوفی‌های به ظاهر شیعه است که دعوی محبت اهل بیت پیامبر(ص) می‌نمایند.

ثالثاً: لقب صوفی بر خود می‌گذارند و طرز رفتار و ظواهر حال خود را به آن‌ها تشبیه می‌نمایند.

4. به سند صحیح از «بزنی» و «اسماعیل بن بزیع» از امام رضا علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«بِالسَّنَدِ الصَّحِيحِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ الْبَزْطِيِّ وَ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنِ الرُّضَاعِ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةَ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»¹¹⁰.

«هر کس نزد او از صوفیه سخن به میان آید و به زبان و دل انکار ایشان نکند، از ما نیست و هر کس صوفیه را انکار نماید، گویا این که در راه خدا و در حضور رسول خدا(ص) با کفار جهاد کرده است».

¹¹⁰ نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق: موسسه آل البيت، قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق. ج ۱۲، ص ۳۳۳، و همچنین: سفینه البحار ج ۵، ص ۱۹۷

از این روایت استفاده می‌شود که هر فرد شیعه موظف است اگر در حضور او از صوفیه ذکری به میان آید، با زبان و دل آن‌ها را تقبیح نماید و اگر کسی نسبت به این موضوع بی‌تفاوت باشد یا کلمات باطل آن‌ها را حمل بر صحت کند، شیعه و پیرو اهل بیت‌علیه السلام نیست.

5. به سند معتبر از «حسین بن سعید» روایت شده است که گفت:

«عن الرضا عليه السلام قال: لا يقول بالتصوّف أحد إلّا لخدعته أو ضلاله أو حماقه، و أمّا من سمى نفسه صوفياً للتقية فلا إثم عليه، و في رواية أخرى عنه بزيادة قوله: و علامته أن يكتفى بالتسمية و لا يقول بشيء من عقائدهم الباطلة.»¹¹¹

«از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم از حال صوفیه؟ و ایشان فرمود: «کسی قائل به تصوف نمی‌شود مگر از روی خدعه و مکر یا جهالت یا حماقت؛ اما اگر کسی از روی تقیه خود را صوفی بنامد، تا از شر آن‌ها در امان بماند، بر او گناهی نیست؛ به شرط آن‌که به چیزی از عقاید باطلشان قائل نشود».

این روایت صراحت دارد در این‌که به هیچ وجه جایز نیست کسی خود را صوفی بنامد؛ مگر از روی تقیه. همچنین عقاید آن‌ها باطل است و اگر احیاناً یک دسته صوفی سالم وجود داشت که عقاید آن‌ها صحیح بود، امام آن را بیان می‌فرمود.

دسته دوم (روایاتی است که در کنار جریانات صوفیه افراد آن را نیز مورد طعن و انکار قرار می‌دهد .

1. در کتب معتبر روایت کرده‌اند که :

«عن أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام أنه قال: سئل أبو عبد الله، يعني جعفر الصادق عليه السلام، عن حال أبي هاشم الكوفي فقال عليه السلام: أنه كان فاسد العقيدة جدّاً و هو الذي ابتدع مذهباً يقال له التصوّف و جعله مفرّاً لعقيدته الخبيثة،»¹¹²

¹¹¹ قمی، عباس، سفینه البحار - قم، اسوه ، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق. ج ۵ ، ص ۲۰۰

¹¹² قمی، عباس، سفینه البحار - قم، اسوه ، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق. ج ۵ ، ص ۱۹۸

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: از امام صادق علیه السلام از حال «ابو هاشم کوفی» صوفی، بنیانگذار تصوف در اسلام، سؤال کردند، ایشان فرمود: ابو هاشم کوفی بشدت فاسد العقیده است او همان کسی است که از روی بدعت مذهبی اختراع کرد که به آن تصوف گفته می‌شود و آن را فرارگاه عقیده خبیث خود ساخت».

از این روایت معلوم می‌شود که عقیده تصوف «ابو هاشم کوفی» (م 255 هجری) انکار دین و آیین بوده است.

عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَهُوَ دَاخِلٌ وَأَنَا خَارِجٌ وَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُهُمْ لَنَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى^{۱۱۳} ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَايَتِنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ فَأَرِيكَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سَفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَهُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادِقُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ ص حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ ص.^{۱۱۴}

کلینی به سند معتبر از «سدیر صیرفی» روایت کرده که: روزی از مسجد بیرون می‌آمدم و امام باقر علیه السلام داخل مسجد می‌شد، حضرت دست مرا گرفت، رو به کعبه نمود و فرمود: «ای سدیر! مردم از جانب خداوند مأمور شدند که بیایند و این خانه را طواف کنند و به نزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرضه نمایند».

سپس فرمود: ای سدیر! می‌خواهی کسانی را که مردم را از دین خدا جلوگیری می‌کنند به تو نشان دهم؟ آن‌گاه به ابوحنیفه و سفیان که در مسجد حلقه زده بودند، نگریست و فرمود: اینها هستند که بدون هدایت از جانب خدا و سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می‌کنند. اگر این پلیدان در خانه‌های خود بنشینند و مردم را گمراه نکنند، مردم به سوی ما می‌آیند و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر می‌دهیم».

در این روایت از سفیان ثوری (م 161 هجری) که از سران صوفیه محسوب می‌شده، به شدت انتقاد شده است.

¹¹³ قرآن کریم، سوره طه، آیه ۸۲

¹¹⁴ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق علی اکبر غفاری تهران، انتشارات اسلامی، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق. ج ۱، ص ۲۹۳

همچنین امام باقر علیه السلام در این حدیث به خطر آن دو نفر که سمبل دو جریان و حرکت آن زمان بودند و دستگاه خلافت آن-ها را در مقابل خاندان رسالت تراشیده بود، اشاره کرده است.

2. عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب قال: كنت مع الهادي علي بن محمد عليهما السلام في مسجد النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فأتاه جماعة من أصحابه منهم أبو هاشم الجعفري رضي الله عنه و كان رجلا بليغا و كانت له منزلة عظيمة عنده عليه السلام، ثم دخل المسجد جماعة من الصوفية و جلسوا في جانب مستديرا و أخذوا بالتهليل فقال عليه السلام: لا تلتفتوا الى هؤلاء الخداعين فإنهم حلفاء الشياطين و مخربوا قواعد الدين، يتزهدون لراحة الأجسام و يتجهّدون لتصييد الأنعام، يتجوّعون عمرا حتى يديخوا ولا يكاف حمرا، لا يهللون ألا لغرور الناس و لا يقللون الغذاء ألا لملا العساس و اختلاس قلب الدفناس، يتكلمون الناس باملائهم في الحب و يطرحونهم بأداليلهم في الجب، أورادهم الرقص و التصديّة و أذكّارهم الترنّم و التغنيّة، فلا يتبعهم ألا السفهاء و لا يعتقد بهم ألا الحمقاء، فمن ذهب الى زيارة أحد منهم حيّا أو ميّتا فكأنما ذهب الى زيارة الشيطان و عبدة الأوثان، و من أعان أحدا منهم فكأنما أعان يزيد و معاوية و أبا سفيان، فقال له رجل من أصحابه عليه السلام:

و إن كان معترفا بحقوقكم؟ قال: فنظر اليه شبه المغضب و قال: دع ذا عنك، من اعترف بحقوقنا لم يذهب في عقوقنا، أما تدري أنّهم أحسن طوائف الصوفية و الصوفية كلّهم من مخالفينا و طريقتهم مغايرة لطريقتنا و إن هم الا نصارى و مجوس هذه الأمة اولئك الذي يجهدون في إطفاء نور الله و الله يتمّ نوره و لو كره الكافرون.¹¹⁵

شیخ مفید به سند صحیح از امام علی النقیعلیه السلام روایت کرده است که محمد بن حسین بن ابی الخطاب می گوید: در خدمت امام علی النقیعلیه السلام در مسجد النبی بودم که در آن حال جمعی از اصحاب آن حضرت شرفیاب حضور شدند و در میان ایشان «ابو هاشم جعفری» نیز بود که او مردی بسیار بلیغ و با کمال بود و در نزد آن حضرت مقام و منزلت عظیمی داشت و چون اصحاب در کنارش قرار گرفتند، به ناگاه جمعی از صوفیه داخل مسجد شدند و حلقه زدند و مشغول ذکر گردیدند. حضرت فرمود: به این حیلۀ گران اعتنا نکنید؛ زیرا هم قسمان شیاطین و خراب کننده قواعد دین می باشند. زهد ایشان برای راحتی بدن هایشان و تهجد و شب زنده داریشان برای صید کردن عوام است. عمری را در گرسنگی به سر برند تا

¹¹⁵ قمی، عباس، سفینه البحار - قم، اسوه، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.ج ۵، ص ۱۹۹

عوام و نادانی را مانند خرها پالان کنند و زین بر پشت آن‌ها گذارند». ذکر نمی‌گویند مگر برای فریب مردم و خوراک خود را کم نمی‌کنند، مگر برای پر کردن قدح و ربودن دل احمقان، با مردم دم از دوستی خدا زنند تا ایشان را به چاه اندازند، اوراد ایشان رقص و کف زدن و غنا و آوازه‌خوانی است و کسی به سوی آن‌ها میل نکند و تابع ایشان نگردد، مگر آن‌که از جمله سفیهان و احمقان باشد. هر کس به زیارت یکی از آنان در حال حیات و یا بعد از مرگ برود، مانند آن است که به زیارت شیطان و بت‌پرستان رفته باشد و هر کس یاری ایشان کند، گویا یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده است». در همان موقع یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: «و این کان معترفاً بحقوقکم؛ اگر چه آن کس به حقوق شما اقرار داشته باشد؟» حضرت نگاه تندی به او کرد و فرمود: این سخن را ترک کن! مگر نمی‌دانی هر کس حق ما را بشناسد، مخالفت امر ما نمی‌کند؟ آیا نمی‌دانی ایشان پست‌ترین طوائف صوفیه می‌باشند و تمام صوفیان مخالف ما هستند و طریقه آن‌ها باطل و برخلاف طریقه ما است و این گروه، نصارا و مجوس این امت هستند و آنان سعی در خاموش کردن نور خدا (محو اسلام) می‌کنند و خداوند نور خود را تمام می‌کند، هر چند کافران خوش ندارند».

از این روایت صحیح که متن و ترجمه آن بیان گردید، چند نکته قابل توجه است:

الف- مضمون آن انکار و مذمت تمام صوفیه است و تصریح به این موضوع دارد که آن‌ها عموماً مخالف طریقه اهل بیتعلیه السلام می‌باشند و اگر چه ادعای محبت و ارادت نسبت به علیعلیه السلام و اولاد او بزنند و مدعی تشیع باشند، از سایر فرق صوفیه پست‌تر و نزد شیطان محبوب‌ترند، زیرا آنان باعث گمراهی شیعیان می‌شوند.

ب- وقتی آن حضرت در جواب آن مرد که گفت: «هر چند معترف به حقوق شما باشد؟»، فرمود: آن کس که معترف به حقوق ما می‌باشد، با ما مخالفت نمی‌کند»، یعنی آنان در ادعای خود دروغگو هستند و اعتراف به حقوق اهل بیتعلیه السلام با تصوف و صوفیگری سازگار نیست.

ج- از این‌که فرمود صوفیه هم‌پیمان شیطان هستند و زیارت ایشان زیارت شیطان است، معلوم می‌شود که ایشان روابط تنگاتنگ و سروسری با شیطان دارند و گمراه کردن بندگان خدا و غیب‌گویی و مکاشفات ادعایی ایشان هم به کمک شیطان است.

د- و این که فرمود: هر که یاری ایشان کند، یاری یزید و معاویه و ابوسفیان کرده و با آنها محشور خواهد شد، نشانگر دوری آنان از سعادت اخروی است. پس کسانی که نسبت به ایشان خوش بین باشند و کلمات کفرآمیز و آلوده به خرافات آنان را تأویل و یا حمل به معانی صحیح کنند، به گناه بزرگی مرتکب شده‌اند؛ چون یاری ایشان نموده‌اند و در واقع، بدتر از یزید و پدران وی هستند؛ زیرا یزیدیان بدن‌های اهل حق را پایمال کردند و ایشان افکار و عقاید آنان را نابود کردند.

ه- در روایت مذکور از آنها تعبیر به نصارا و مجوس این امت شده است. شاید به این دلیل باشد که تأثیر ادیان قدیم ایرانی در تصوف بیشتر بوده است. بنابراین، صوفی‌ها اگر چه خود را مسلمان می‌دانند، ولی در میان مسلمانان مانند نصارا و مجوس می‌باشند.

و- همچنین این که حضرت آنان را به بت پرستان تشبیه فرمود، شاید برای آن است که آنان صورت مرشد و قطب خود را در حال عبادت مانند بت مورد توجه قرار می‌دهند.

3. روی أن قوما من المتصوفة دخلوا خراسان على على بن موسى الرضا فقالوا له إن أمير المؤمنين فكر فيما ولاه الله من الأمور فرآكم أهل البيت أولى الناس أن تؤموا الناس و نظر فيكم من أهل البيت فرآك أولى الناس بالناس فرأى أن يرد هذا الأمر إليك و الإمامة تحتاج إلى من يأكل الجشب و يلبس الخشن و يركب الحمار و يعود المريض فقال لهم إن يوسف كان نبيا يلبس أقبية الديباج المزررة بالذهب و يجلس على متكآت آل فرعون ويحكم إنما يراد من الإمام قسطه و عدله إذا قال صدق و إذا حكم عدل و إذا وعد أنجز إن الله لم يحرم لبوسا و لا مطعما ثم قرأ قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق^{١١٦} الآية^{١١٧}.

در کتب معتبر روایت کرده‌اند که جمعی از صوفیان وارد محضر امام رضا علیه السلام شدند و به عنوان اعتراض گفتند: مأمون فکرکرد و رأی او چنین شد که امامت و ولایت را به تو بدهد؛ ولی امامت حق کسی است که غذای سفت بخورد و لباس زیر بپوشد و سوار خر شود و به عیادت مریض برود و تو این کارها را نمی‌کنی.

¹¹⁶ قرآن کریم سورة الأعراف ۳۳.

¹¹⁷ ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴. ج ۱۱، ص ۳۴

حضرت به آنها فرمود: یوسف پیامبر بود و قباهای دیبای مطلا می پوشید و بر مسند آل فرعون تکیه می زد و حکم می راند. وای بر شما! همانا از امام عدالت و دادگری متوقع است که چون سخن گوید، راست بگوید و چون حکم کند، به عدالت باشد و چون وعده دهد، به وعده خود وفا کند». سپس آن حضرت آیه زیر را قرائت فرمود:

«بگو چه کسی زینتِ های خدا را که برای بندگان آفریده، حرام کرده است و از صرف روزی حلال و پاکیزه منع نموده است».

البته به این مضمون، آیات بسیاری وارد شده که صوفیان و ریاکاران به روش زندگی سایر ائمه اطهار علیه السلام نیز اعتراض کرده اند و پاسخ های متعددی شنیده اند.

عجیب است که صوفیان نسل های بعد برای جلب عوام، سلسله ارشاد خود را گاهی به امامان ما نسبت داده و برخی از آنان را جزء مشایخ خود شمرده اند، در حالی که نیاکانشان در حال حیات امامان با آنان معارضه می کردند و به شدت، مورد غضب و رد و انکار و اعتراض آنان بودند.

این روایت بیانگر انکار و مذمت تمام فرق صوفیه است و تصریح به این معنا دارد که آنها عموماً مخالف طریقه اهل بیت و ائمه اطهار علیه السلام میباشند. تعجب آور این که اخیراً شنیده می شود برخی از صوفیان که جرأت رد روایات ضد صوفیه را ندارند، می گویند این روایات مربوط به صوفیان اهل سنت است و به صوفیان شیعه ربطی ندارد؛ چنان که «زین العابدین شیروانی» صاحب کتاب کشف المعارف که یکی از سران صوفیه به ظاهر شیعه است، می نویسد:

این مطلب درست است که می گویند امام رضا علیه السلام گفته است: «هر کس که در حضور او از صوفیان ذکری به میان آید، و با زبان یا دل خود آنان را تقبیح نکند، از ما نیست و هر کس آنها را تقبیح کند، مانند کسی است که در رکاب پیامبر با کافران می جنگد». اما باید درک کرد که روی این سخن صرفاً با صوفیان دروغین است که «آفتاب امامت را تیره می کنند»؛ یعنی صوفیان سنی. بنا به گفته معصوم علی شاه فرزند جانشین شیروانی: «تصوف حقیقی، همان تشیع حقیقی است». تشیع امامی، وجه بیرونی ائمه معصوم، و حقایق الهی تصوف، وجه درونی آن است.

در پاسخ می گوئیم:

اولاً: مضمون و منطق این روایات عموماً بر خلاف این ادعا است و مضمون برخی از آنها انکار و مذمت تمام صوفیه است و تصریح به این که آنها عموماً مخالف طریقه اهل بیت و ائمه اطهار علیه السلام می باشند و اگر چه مدعی محبت به علی علیه السلام و اولاد او هستند، ولی آنان در ادعای خود دروغگو هستند. از این رو، محبت اهل بیت و شیعه بودن با تصوف سازگار نیست.

ثانیاً: اگر شبهه را قوی بگیریم و بگوییم این روایات در مذمت و انکار صوفی های سنی مذهب است و شامل صوفی های به اصطلاح شیعه نمی باشد، باز صوفی های مدعی تشیع از رد و انکار و غضب ائمه اطهار علیه السلام در امان نیستند؛ زیرا در این روایات تصریح شده است: «هر کس یاری ایشان (صوفیه) کند، گویا یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده است و هر کس به زیارت یکی از آنان در حال حیات یا بعد از مرگ برود، مثل این است که به زیارت شیطان رفته است».

آیا تعریف و توصیف آنها و ترویج افکار آنها کمک به آنان نیست؟ آیا توجیه کلمات کفرآمیز و آلوده به خرافات آنها، یاری آنان به شمار نمی رود؟

آیا صوفیان به ظاهر شیعه، همان سخنان متقدمان صوفیه را تکرار نمی کنند؟ آیا اصول عقاید آنها یکی نیست؟

ثالثاً: روایت امام صادق علیه السلام که به سند صحیح روایت شده است، دقیقاً شامل صوفی های به ظاهر شیعه نیز می باشد. امام صادق علیه السلام ضمن بیان اینکه صوفی ها دشمنان ما هستند و هر کس به آنان تمایل نشان دهد، از آنان است، فرمود: «در آینده کسانی پیدا می شوند که ادعای محبت ما را می کنند و به صوفیه نیز تمایل نشان می دهند و خود را به ایشان تشبیه نموده و لقب آنان را بر خود می گذارند و سخنانشان را تأویل و توجیه می نمایند. هر کس به ایشان تمایل نشان دهد، از ما نیست و ما از او بیزاریم».

بسیار واضح است که مراد امام علیه السلام صوفی های به ظاهر شیعه می باشند که دعوی محبت اهل بیت علیه السلام را می نمایند و لقب صوفی بر خود می گذارند. پس صوفی های شیعه نما نیز از راه گریزی از این روایات ندارند.

قسم سوم روایاتی که از برخی آداب و رسوم صوفیه نهی می کند .

این نکته قابل ذکر می باشد که این روایات مخصوص اشخاص صوفی نیست و الا در قسم دوم می آمد بلکه فقط آداب و رسومی را نهی می کند درد بین صوفیه مشترک می باشد. از باب نمونه :

1. إِنَّ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَاءَ زَائِرًا لِأَبِي الدَّرْدَاءِ فَرَأَى أُمَّ أَبِي الدَّرْدَاءِ مُبْتَذِلَةً فَقَالَ مَا شَأْنُكِ قَالَتْ إِنَّ أَخَاكَ كَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا قَالَ فَلَمَّا جَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ رَحَّبَ بِسَلْمَانَ وَ قَرَّبَ إِلَيْهِ طَعَامًا فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ اطْعِمُ فَقَالَ إِنِّي صَائِمٌ فَقَالَ أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا طَعِمْتُ فَقَالَ مَا أَنَا بِأَكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ قَالَ وَ بَاتَ عِنْدَهُ فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ قَامَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَحَبَسَهُ سَلْمَانُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ إِنَّ لِحَسْبِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لَاهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا فَصُمِّ وَ أَفْطِرْ وَ صَلِّ وَ نَمْ وَ أَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ فَأَتَى أَبُو الدَّرْدَاءِ النَّبِيَّ ص فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ لَهُ سَلْمَانُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ قَوْلِ سَلْمَانَ

گویند: حضرت سلمان روزی به دیدن ابو درداء آمد، مادر ابو درداء را دید سخت ژولیده است، فرمود: چه اتفاقی افتاده؟

آن زن جواب داد: برادرت ابو درداء به هیچ چیز از امور دنیایی توجهی ندارد. ناقل می گوید: وقتی که ابو درداء آمد به سلمان خوش آمد گفت و برای او غذایی حاضر کرد، سلمان رو به او کرد و گفت: خودت هم غذا میل کن، او گفت: من روزه دارم، و تو را قسم می دهم که باید غذا بخوری. سلمان گفت: تا تو غذا نخوری من نمی خورم، سلمان آن شب را پیش وی ماند، وقتی که شب هنگام فرا رسید، ابو درداء برای انجام نافله برخاست، سلمان او را نگهداشت و فرمود: ای ابو درداء پروردگارت به تو حقی دارد، جسمت بر تو حقی دارد، خانواده به تو حقی دارند، بنا بر این روزه بگیر و افطار کن، نماز بخوان، بخواب، و حق هر کسی را به خودش بده. ابو درداء خدمت پیامبر (ص) آمد، آنچه سلمان گفته بود به عرض پیامبر رساند، پیامبر (ص) نیز سخن سلمان را مورد تأیید قرار داد.^{۱۱۸}

2. عَنْ السُّدِّيِّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ قَالَ: جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذاتِ يَوْمٍ - فَذَكَرَ [هُمْ] ثُمَّ قَامَ وَ لَمْ يَزِدْهُمْ عَلَى التَّخْوِيفِ فَقَالَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُمْ جُلُوسٌ مِنْهُمْ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عُمَاسُ بَنِ مَطْعُونٍ: مَا خِفْنَا إِنْ لَمْ نُحَدِّثْ عَمَلًا، فَحَرَّمَ بَعْضُهُمْ أَنْ يَأْكُلَ اللَّحْمَ وَ الْوَدَكَ، وَ أَنْ يَأْكُلَ بِنَهَارٍ، وَ حَرَّمَ بَعْضُهُمُ النَّوْمَ وَ حَرَّمَ

¹¹⁸ ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبیه الخواطر، مترجم محمد رضا عطایی، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، چاپ: اول، ۱۳۶۹ هـ.ش. ص ۱۹

بَعْضُهُمُ النِّسَاءَ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: مَا بَالَ قَوْمٍ حَرَّمُوا النِّسَاءَ - وَ الطَّعَامَ وَ النَّوْمَ،
 إِلَّا إِنِّي أَنَا مِ وَأَقَوْمٌ، وَ أَفْطِرُ وَأَصُومُ وَ أَنْكَحُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنِّي فَلَيْسَ مِنِّي.^{۱۱۹}

سدی از مفسران قرآن در باره قول خدا یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به تذکر و موعظه مردم پرداخت، در حالی که موعظه آن حضرت تأثیری در آنان نداشت و جماعتی نشسته بودند که از جمله آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و عثمان بن مظعون بودند. آن دو رو به پیامبر صلی الله علیه و آله کردند و گفتند: یا رسول الله کلماتی را به سمع مبارک شما می‌رسانیم که بعضی‌ها خوردن گوشت را بر خود

تحریم کرده‌اند و جماعتی در روز غذا نمی‌خورند، و بعضی‌ها نیز خواب را بر خویش ممنوع کرده‌اند. و طایفه‌ای همبستر شدن با زنان را تعطیل کردند. بعد از این سخنان، خدای مهربان آیه لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ را نازل کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد همه حاضر شوند آن‌گاه فرمود:

ما بال قوم حَرَّمُوا النِّسَاءَ وَ الطَّعَامَ وَ النَّوْمَ، الا اِنِّي انا مِ و اقوم، و افطر و اصوم و انکح النساء، فمن رغب عني فليس مني.
 این چه کاری است که انتخاب کردید. من که پیامبر شما می‌خورم و استراحت می‌کنم، هم روزه می‌گیرم و هم با زنان ازدواج می‌کنم و هر کسی مثل من رفتار نکند از من نیست.^{۱۲۰}

3. روی فی حدیث أن النبی صلی الله علیه و آله جلس للناس و وصف يوم القيامة ولم يزد هم على التَّخْوِيفِ، فرَّقَ النَّاسَ وَبَكَوا فَاجْتَمَعَ عَشْرَةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ فِي بَيْتِ عُمَانَ بْنِ مِظْعُونٍ، وَاتَّفَقُوا عَلَى أَنْ يَصُومُوا النَّهَارَ، وَيَقُومُوا اللَّيْلَ، وَلَا يَقْرَبُوا النِّسَاءَ، وَلَا الطَّيِّبَ وَيَلْبَسُوا الْمَسْوَاحَ، وَيَرْفُضُوا الدُّنْيَا، وَيَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ وَيَتَرَهَّبُوا، وَيَخْصُوا الْمَذَاكِرَ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَتَى مَنْزَلَ عُمَانَ فَلَمْ يَجِدْهُ، فَقَالَ لِمَ رَأَيْتُهُ: أَحَقَّ مَا بَلَغَنِي؟ فَكَرِهَتْ أَنْ يَكْذِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْ تَبْتَدِيَ عَلَى زَوْجِهَا، فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ أَخْبَرَكَ عُثْمَانُ فَقَدْ صَدَقَ، وَانصرف رسول الله صلی الله علیه و آله، و أتى عثمان منزله، فأخبرته زوجته بذلك،

¹¹⁹ حسکائی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تصحیح: محمد باقر محمودی، تهران، التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد

الاسلامی، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق. ج ۱، ص ۳۶.

¹²⁰ حسکائی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل - ترجمه روحانی - قم، دار الهدی، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش. ص ۱۰۳.

فأتى هو وأصحابه إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال لهم: ألم أنبأ أنكم اتفقتم، فقالوا: ما أردنا إلا الخير، فقال: إني لم أؤمر بذلك ثم قال: إن لأنفسكم عليكم حقاً، فصوموا وأفطروا وقوموا وناموا، فإني أصوم وأفطر وأقوم وأنام وأكل اللحم والدسم وأتى النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني ثم جمع الناس وخطبهم وقال: ما بال قوم حرّموا النساء، والطيب والنوم وشهوات الدنيا، وأما أنا فلست آمركم أن تكونوا قسّيسين ورهباناً، إنه ليس في ديني ترك اللحم والنساء، واتخاذ الصوامع، إن سياحة أمتي في الصوم، ورهبانيتها الجهاد، اعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً، وحجّوا واعتمرُوا، وأقيموا الصلاة، وآتوا الزكاة، وصوموا شهر رمضان، واستقيموا يستقيم لكم، فإنما هلك من قبلكم بالتشديد، شدّدوا على أنفسهم، فشدد الله عليهم،¹²¹

روایت می شود که: «یک روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد مردم نشست و به توصیف قیامت پرداخت و به غیر از ترساندن آنها سخنی نگفت: از این رو مردم بسیار ترسیدند و گریستند.

آن گاه ده نفر از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه عثمان بن مظعون گرد آمدند و با هم قرار گذاشتند که روزها را روزه بدارند و شبها را به عبادت سپری کنند و به زن و بوی خوش نزدیک نشوند و لباس زبر و خشن بر تن کنند و دنیا را ترک کنند و برای عبادت به گردش در زمین بپردازند و رهبانیت پیشه کنند و آلت تناسلی خود را از کار ببندازند. این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و به خانه عثمان بن مظعون آمد ولی او را در خانه نیافت. به همسرش گفت: آیا آنچه به من رسیده واقعیت دارد؟ همسر عثمان از یک سو نمی خواست سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دروغ شمارد و از سوی دیگر نمی خواست او ابتدا سخنی به زیان شوهرش گفته باشد، از این رو گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! اگر عثمان به تو گفته است، سخنش درست است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و عثمان به خانه آمد. آن گاه همسر عثمان ماجرا را برای وی بازگو کرد. عثمان و دوستانش نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و آن حضرت به آنان فرمود: آیا نگویم که شما با هم توافق کرده اید؟ آنان گفتند: ما به جز خیر، قصدی نداشتیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به من چنین دستوری داده نشده است. آن گاه ادامه داد: بدنهای تان قطعاً بر شما حق دارند، پس روزه بگیرید، افطار کنید، شب زنده داری کنید و بخوابید، چرا که من روزه می گیرم، افطار می کنم، شب زنده داری

¹²¹ بروجردی، آقا حسین، جامع احادیث الشیعة، تهران، فرهنگ سبز، چاپ: اول، ۱۳۸۶ ش. ج ۴، ص ۸۰۲

می‌کنم، می‌خوابم، گوشت و چربی می‌خورم و با زنان آمیزش می‌کنم، پس هرکس از سنت من روی گرداند از من نیست. آن‌گاه مردم را گرد آورد و برای‌شان سخنرانی کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گروهی را چه شده است که زن و بوی خوش و خواب و لذت‌های دنیا را حرام می‌کنند. آگاه باشید که من به شما دستور ندادم راهب و قسّیس باشید. همانا ترک گوشت و زنان و صومعه نشینی از آیین من نیست. همانا گردشگری امت من در روزه و رهبانیت آنان در جهاد است. خدا را بپرستید و چیزی را شریک وی قرار ندهید، حج و عمره گزارید، نماز بر پا دارید، زکات بپردازید و ماه رمضان روزه بگیرید. معتدل و میانه رو باشید تا با میانه روی با شما رفتار شود. همانا پیشینیان شما به دلیل سختگیری نابود شدند آنها بر خود سخت‌گیری کردند، خداوند نیز بر آنان سخت گرفت و باقیمانده‌های آنان در دیرها و صومعه‌ها هستند.»

البته روایات بیش از این است که ان شاء الله در درسنامه تخصصی روایات به صورت مفصل بدان خواهیم پرداخت .

خود آزمایی :

1. اولین کتابی که توسط علما در نقد صوفیه به نگارش در آمد چه نام داشت و توسط چه کسی نگارش یافت ؟
2. دیدگاه ائمه اطهار در مورد جریان تصوف چه بوده است ؟
3. در دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام کسی که به مقابله با صوفیه بپردازد چه حکمی دارد ؟
4. ائمه اطهار علیهم السلام در مورد سران صوفیه چه نظراتی داشته اند ؟
5. مبنای تقیه را از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام بیان نمایید .
6. هر کسی به زیارت یا ملاقات صوفیه برود در دیدگاه روایات چه حکمی دارد .
7. در روایات صوفیه هم پیمانان چه کسانی معرفی شده اند .

درس ششم

دیدگاه علما در باره تصوف و متصوفه

فرقه شناسی

بامطالعه این درس از دانش پژوه انتظار می رود که :

1. بادیگاه علماء بزرگدر زمینه صوفیه آشنا شود .

2. حکم رفتن به خاتقاه های صوفیه را بداند

3. با فرقه های شیعی گنابادیه و ذهبیه و انحرافات آنان به صورت اجمالی آشنا گردد .

4. با فرقه های سنی قادریه و نقشبندیه و تاریخچه آنان به اجمال آشنا گردد.

دیدگاه علما در باره تصوف و متصوفه

عمای بزرگ نیز به مخالفت با تصوف پرداخته و در طول تاریخ اسلام آن را رد و انکار نموده اند همانطور که می دانید اولین کتاب را مرحوم شیخ مفید در رد صوفیه به رشته تحریر در آورده اند . اما در اینجا نظر برخی از علمای بزرگوار را در رد صوفیه جهت نمونه می آوریم و الا نظرات زیاده از آن است که در این نوشتار بگنجد.

نظریه مرحوم علامه بحر العلوم (ره) در مورد صوفیه :

« بسم الله خير الاسماء. در خروج این طایفه (صوفیه) از طریق سداد و رشاد و سعی اینها در فساد و افساد عباد و بلاد شکی نیست و شبهه نه . و سر حد ظهور رسیده و تاملی در آن نمی باشد . »

حرره سید محمد مهدی طباطبایی (بحر العلوم)

نظریه مرحوم مقدس اردبیلی در مورد صوفیه :

«اساس و ریشه مذهب صوفیه از مخترعات اهل سنت و جماعت بوده و می باشد و نخستین فردی که به این نام شهرت گرفت ، ابو هاشم کوفی بود که به لباس پشمینه خود را نشان مردم می داد . ابو هاشم قائل به حلول و اتحاد بود ، همانگونه که مسیحیان در باره حضرت عیسی عقیده داشتند . وی در مورد خودش بر این باور بود که پروردگار در او حلول نموده و او با خدا متحد گردیده .

ابو هاشم از طائفه و طرفداران بنی امیه بود و عقیده به جبر داشت و هدفش از اختراع این مسلک ، خراب نمودن اسلام بود ، همانگونه که اسرائیلیان نیز اسلام آوردنشان برای ویران کردن دین مقدس اسلام بود^{۱۲۲} . «

نظریه مرحوم آیت الله مرعشی نجفی (ره) در مورد صوفیه :

«نزد من مصیبت پیدایش صوفیه از بزرگترین مصیبتها است . با ورود تصوف در اسلام اساس اسلام ویران شد و در پایه های آن شکاف ایجاد شد . این جانب پس از بررسی های بسیار و اندیشه عمیق در سخنان صوفیان ، به اهداف آنان پی بردم . من پس از ملاقات با اقطاب صوفیه به آن نتیجه رسیدم که نقطه آغازین این مصیبت ، رهبانیت مسیحی است که برخی از سنی مذهبمانند : حسن بصری ، شبلی ، معروف کرخی ، طاووس ، زهری و جنید بغدادی تصوف را از رهبانان مسیحی اخذ نمودند و سپس تصوف به تشیع نیز سرایت نمود^{۱۲۳} . «

استفتائی از مراجع عظام تقلید دامت برکاتهم در رابطه با رفتن به خانقاه و شرکت در مجالس صوفیه :

سؤال : شرکت در مجالس و محافل صوفیه و انجام اعمال و گفتن اذکار آنان و حضور در خانقاه آنها چه حکمی دارد ؟

1. بسمه تعالی : هر گونه عملی که موجب تقویت و رواج آنها شود جایز نیست .

دفتر آیت الله فاضل ، بخش استفتائات

2. بسم الله الرحمن الرحيم . شرکت و حضور در آن محافل ترویج حرام و باطل است .

و الله العالم . لطف الله صافی

^{۱۲۲} مبلغی آبادانی ، عبد الله ، تاریخ صوفی و صوفی گری ، قم ، انتشارات حر ، ۱۳۷۶ هـ ش ، چاپ اول ، ج ۲ ، ص ۹۸۸ به بعد
^{۱۲۳} تستری ، نور الله ، احقاق الحق و ازهاق الباطل ، تعلیقات : شهاب الدین مرعشی نجفی ، قم ، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی نجفی ، ج ۱ ، ص ۱۸۵ ، پاورقی ، تعلیقه ۱

3. بسمه تعالی . جایز نیست . علی صافی گلپایگانی

4. بسمه تعالی . جایز نیست و کمک به اهل بدعت است . ناصر مکارم شیرازی

5. اگر مجالس آنها مشتمل بر امور خلاف شرع باشد و اذکار ماثوره از نبی مکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نباشد ، شرکت در آنها اشکال دارد . محمد الحسینی الوحیدی

6. اگر با حضور خود در خانقاه و با شرکت در مجالس و محافل صوفیه بتوانید آنها را ارشاد و به راه حق هدایت کند ، شرکت کند و اگر شرکت او موجب ترویج آنها شود و نتواند در آنها تاثیر بگذارد ، شرکت جایز نیست . و الله العالم .

جواد التبریزی

7. بسمه ای تعالی . فرقه گرایی و حرام است . توضیح مطلب

اگر در مجالس آنها مانند مجلس ما نماز، عبادت ، روضه ، ذکر اهل بیت و دعاهایی که در کتابهای ما در زاد المعاد ، مفاتیح ، مصباح المنیر و صحیفه سجاده است ، خوانده و گفته می شود ، عیب ندارد و اگر غیر از این است ، حتی یک ذکر و ورد به عنوان خاص می خوانند ، از علمای قم بپرسید ، اگر امضا کردند جایز و الا بدعت و حرام است .

الاقل : علی المشکینی

و اگر بخواهیم از این گونه استفتائات بیاوریم خود مثنوی هفتاد من خواهد شد .

فرقه شناسی

تا قرن پنجم خبری از گروه گرایی و فرقه گرایی در تصوف نبود و می توان گفت تصوف به مسایل وارداتی از ادیان دیگر ختم می شد اما با ورود به قرن پنجم صوفیه شروع به گروه گرایی کردند و هر گروه قطب خاصی را برای خود انتخاب کردند .

کار فرقه گرایی در تصوف چنان بالا گرفت که خرابات نشینان مست به صورتی خاص در آمده رنگ مخصوصی به تصوف زدند و فرقه هایی را برای خود ایجاد نمودند . به هر تقدیر کار رونق فرقه ای شدن به جایی می کشد که به صوفیان بدون سلسله « درویشان بی شرع » گفته می شد .

غرض در این درسنامه شناخت فرقه ها نیست اما به جهت آشنا شدن اذهان شما خواننده گرامی ما بصورت بسیار مختصر به معرفی چهار فرقه از فرق صوفیه فعال در ایران می پردازیم که دو فرقه از فرق شیعی و دو فرقه از فرق سنی می باشند .

فرقه نعمت الهی سلطان علشاهی :

این فرقه که ادامه سلسله نعمت الهی می باشد توسط شخصی به نام ملا سلطان بیچاره از اهالی یکی از روستاهای گناباد^{۱۲۴} تشکیل شد. تفکرات این شخص باعث شد که مومنان نسبت به آن حساسیت پیدا کنند و بالاخره حکم قتل و ارتداد ایشان صادر و توسط عده ای از مومنان شهرستان گناباد به قتل رسید . و پس از وی ادامه دهنده سلسله ایشان فرزندان ایشان بودند و قطبیت در این خاندان به صورت موروثی در آمده تا کنون که قطب فعلی فرقه آقای نور علی تابنده با لقب طریقتی مجذوب علشاه می باشد .

مسائل و در گیری های اخیر قم و بروجرد و اصفهان که منجر به تخریب خانقاه دراویش گردید و همچنین درگیری شهرستان کوار از توابع استان فارس مربوط به همین فرقه می باشد .

نامهای دیگر این فرقه : طاووسیه ، گنابادی ، رضویه ، مهدویه

برخی اعتقادات خاص این فرقه :

1. این فرقه قائل به همه خدایی هستند و می گویند تو هر چیزی را پرستی (تصریح می کند و حتی شیعی ترین چیزها را نام می برد) خدا را پرستی و در ادامه می نویسد :

اگر مومن بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت پرستی است

اگر کافر ز بت آگاه بودی چرا در دین خود گمراه بودی^{۱۲۵}

2. تجسم صورت مرشد در عبادت

دراویش گنابادی باید در هنگام عبادت صورت مرشد خود را در نظر آورند و خطابشان در نماز به مرشد باشد .

^{۱۲۴} گناباد یکی از شهر های جنوبی استان خراسان رضوی می باشد .

^{۱۲۵} گنابادی ، سلطان محمد ، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد ، ترجمه : محمد آقا رضا خانی و حشمت الله ریاضی ، تهران ، ناشر : محمد آقا رضا خانی ، ۱۳۷۹ هـ ش ، چاپ اول ، ج ۸ ، ص ۲۵۲

ملا علی گنابادی در صالحیه می گوید: مقلد ناچار است که در وقت عمل، مطاع (مرشد) را در نظر آورد^{۱۲۶}.

3. عشریه

دراویش گنابادی خمس و زکات پرداخت نمی کنند و بجای خمس و زکات عشر (یک دهم) مال خود را به قطب پرداخت می نمایند.

4. غسل اسلام:

در بین دراویش گنابادی مرسوم است که برای ورود به مسلک درویشی شخص باید پنج غسل انجام دهد که یکی از آنها غسل اسلام است. در حالی که ما در اسلام چیزی به نام غسل اسلام نداریم و به نظر می رسد که این غسل از غسل تعمید مسیحیها اخذ شده باشد.

علامت و آرم رسمی این فرقه هو 121 می باشد.

و دیگر انحرافات که در این مختصر نمی گنجد.

فرقه ذهبیه اغتشاشیه

این فرقه توسط سید عبد اله برزش آبادی شاگرد خواجه اسحاق ختلانی تاسیس گردید. تاسیس این فرقه با یک اغتشاش شروع شد یعنی سید عبد الله برزش آبادی از دستور قطب خود خواجه اسحاق ختلانی مبنی بر ویلعهدی سید محمد نور بخش سر باز زد و فرقه ذهبیه اغتشاشیه را تاسیس نمود.

قطب سابق این فرقه آقای دکتر گنجویان عضو جریان فراماسونری و قطب فعلی این فرقه آقای حسین عصاره معروف به دکتر عصاریان می باشد. این فرقه با انجام کارهای عام المنفعه اقدام به جذب افراد می کنند و همچنین با تاسیس مدارس تحصیلی تیز هوشان اقدام به جذب افراد نخبه می نمایند تا بتوانند در آینده از این افراد به نفع فرقه خود بهره برند.

اعتقادات و انحرافات خاص این سلسله

1. قائل به وحدت ذاتی هستند.

¹²⁶ گنابادی، علی، صالحیه، تهران، چاپخانه آیدا، 1351 هـ ش، چاپ سوم، حقیقت 598

آنها به صراحت قائل به وحدت ذات هستند در حالی که بسیاری از قائلان به وحدت ، وحدت تجلی اسما و صفات را مطرح می کنند .

تو منی و من تو ام ای خوش اصول وحدت ذاتی برایت شد حصول

2. قطب را در جایگاه امام زمان می دانند .

خوان قدرت چیست شخص مهدوی آن ولی حق به صاحب پیروی

مجد الاشراف جلال الدین لقب مقتدا و پیر سلاک ذهب

ظل الله امام انس و جان هادی و مهدی در این دور زمان

استفاضه هم افاضه با وی است از خودی مرده به آن زنده حی است

هر یکی ز اسما رب بی نشان مظهر و مربوب دارد بی گمان

مظهر قیوم و حی ذو المنن قائم آمد اندر این آخر زمن

قائم است و حی و حاضر تا قیام نیست جز وی حجه الله و امام

3. شیخیه که تاسیس بابیت و بهائیت از آن سرچشمه گرفته است از دامان ذهبیه بوده است

4. و انحرافات دیگر که در درسنامه تخصصی فرقه شناسی مفصلاً بررسی خواهد شد .

این فرقه در شهرهای شیراز ، دزفول ، تهران ، تبریز و ... بشدت فعالیت دارد .

فرقه قادریه :

این فرقه که توسط شیخ عبد القادر گیلانی از شیوخ اهل سنت متصوفه و دارای مذهب حنبلی بوده تاسیس شد در اصل به ابوبکر

شبلی می رسد . قادریه که تا قرن نهم در ایران پیروانی داشت از قرن دوازدهم به بعد به لحاظ فعالیت های شیخ اسماعیل ولیانی که

از مروجان شاخه برزنجی قادریه بود در کردستان و کرمانشاه رواج بسیار یافت و دارای شاخه های متعددی گردید .

عبد القادر گیلانی در کتاب خود به نام الغنیه نسبت به روز عاشورای حسینی که غمبار ترین روزها در نزد شیعیان است می نویسد

:

«باید جشن و سرور بر پا نمود . از البسه نو استفاده کرد ، با شیرینی جات برای تبریک گویی به دیدار یکدیگر رفت . »

در صورتی که این دستور العمل حتی در مذاهب غیر شیعی با چنین توضیح و سفارشی دیده نشده است .

عبد القادر گیلانی برای خود کرامات عجیب و غریبی قائل است . مثلاً می گوید :

«من برای مریدانم تا هفت نسل بعد ضامنم که اگر گناهی از یک نفر ایشان آشکار شد در مشرق یا مغرب دنیا آن را بپوشانم و در

محو آن بکوشم ، و از لحاظ حال و مقررات به من امر شده است که با کوشش و همت معنوی ، مریدانم را حفظ کنم . خوشا

بحال کسی که مرا دید و متأسفم برای کسی که مرا ندیده است .»

در واقع با توجه به نوشته های عبد القادر در می یابیم که تصوف قادریه آمده است تا با یک همانند سازی از ائمه معصومین مردم

را از آن حضرات دور نگه دارد .

فرقه نقشبندیه

موسس این فرقه آقای بهاء الدین محمد نقشبند می باشد که متولد روستای نقشبند از توابع بخارا است . این فرقه را بجت انتساب

به ایشان «نقشبندیه» و به لحاظ اینکه نسبت خرقة اش به ابو بکر ابن ابی قحافه می رسد «بکری» و از آنجایی که اهل سنت لقب

او را صدیق می خوانند « صدیقیه » نام گرفته است .

نقشبندیه بعد از بهاء الدین نقشبند توسط وارثان او ادامه می یابد و با نامهای « نقشبندیه مجددیه » در نسبت به شیخ احمد فاروقی

سرهندی مجدد الف ثانی و یا « نقشبندیه مجددیه خالدیه » در نسبت به خالد شهرزوریو یا « نقشبندیه احراریه » منسوب به

خواجه عبید احرار ادامه یافته است .

در قسمت ذهبیه مطرح نمودیم که در واقع بابیت و بهائیت ، تفکراتشان را از ذهبیه اخذ نموده اند برای تکمله می گوئیم : دورانی

که یحیی صبح ازل و حسینعلی نوری بهاء الله در پی مرگ علی محمد شیرازی جهت احراز جانشینی مقابل یکدیگر قرار گرفته

بودند به هنگام فرار با نقشبندیه ارتباط پیدا کرده بودند .

این فرقه نیز مثل بقیه فرقه های صوفیه برای بزرگان خود کراماتی را نقل می نمایند . مثلا در احوالات بهاء الدین نقشبند می نویسند :

« خواجه بهاء الدین نقشبند از کثرت ذکر به مرتبه ای رسیده بود که ذکر تحلیل (لا اله الا الله) در قلب وی نقش بسته بود و ...»

این خلاصه ای از جریان شناسی عمومی تصوف که ان شاء الله هر موضوعی تخصصا در کتابی مستقل بحث خواهد شد .

خود آزمایی:

1. نظر مرحوم سید بحر العلوم در مورد صوفیه چیست ؟
2. دیدگاه علماء در مورد رفتن به خانقاه و جلسات صوفیانه چه می باشد ؟
3. فرقه گنابادی توسط چه کسی تاسیس شد ؟
4. اعتقادات انحرافی فرقه گنابادی را نام برید ؟
5. فرقه ذهبیه توسط چه کسی تاسیس شد و چرا به آن ذهبیه اغتشاشیه می گویند ؟
6. فرقه قادریه پیروان چه کسانی هستند و بیشتر در چه مناطقی از ایران زندگی می کنند ؟
7. فرقه نقشبندییه توسط چه کسی تاسیس شد و نامهای های دیگر این فرقه و علت نامگذاری را بیان نمائید ؟

فهرست منابع

1. قرآن کریم

۲. ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۵ق.
4. ابن عربی، محبی الدین، رسائل ابن عربی، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.
5. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، 1413 هـ ق.
6. ابوریحان بیرونی، محمد ابن احمد، تحقیق ماللهند، قم، انتشارات بیدار، افست مجلس دائره المعارف عثمانیه حیدر آباد دکن، 1376 هـ ش
7. افلاکی، شمس الدین احمد، مناقب العارفین، بکوشش تحسین ناریجی، تهران، دنیای کتاب، 1362 هـ ش، چاپ دوم.
8. الهامی، داوود، عرفان و تصوف، قم، انتشارات مکتب اسلام، 1374 هـ ش، چاپ اول.
9. امام خمینی، دیوان/امام خمینی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1381 هـ ش، چاپ سی و هفتم.
10. آشتیانی، سید جلال الدین، شرح مقدمه قیصریبر فصوص الحکم، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1370 هـ ش.
۱۱. بروجردی، آقا حسین، جامع أحادیث الشیعۀ (للبروجردی) - تهران، فرهنگ سبز، چاپ: اول، ۱۳۸۶ ش.
12. بقلی شیرازی، روز بهان، شرح شطحیات، تصحیح و مقدمه: هنری کوربن، تهران، طهوری، 1389 هـ ش، چاپ ششم.
13. بلخی، مولوی جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تهران، اشارات طلایی، 1390 هـ ش.
14. پیام، سیده مهشید، عشق در فلسفه و عرفان، دزفول، اهورا قلم، 1390 هـ ش، چاپ اول.
15. تستری، نور الله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، تعلیقات: شهاب الدین مرعشی نجفی، قم، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
16. تهانوی، محمد علی ابن علی، کشف اصطلاحات و فنون، مصحح: علی دحروج، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، بی تا، چاپ اول.
17. ثقة الاسلام کلینی، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، 1365 هجری شمسی.
18. ثقة الاسلام کلینی، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، 1365 هجری شمسی.

19. جامی، عبد الرحمن ، نفحات الانس من حضرات القدس، تحقیق : مهدی توحیدی پور ، تهران ، سعدی ، 1366 هـ ش .
20. جلال الدین محمد بلخی ، مثنوی مولوی ، دفتر دوم.
۲۱. حسکانی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ، تصحیح : محمد باقر محمودی تهران، التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی ، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.
22. حلاج ، حسین ابن منصور ، مجموعه آثار حلاج ، تحقیق : قاسم میر آخوری ، تهران ، انتشارات شفیعی ، 1389 هـ ش ، چاپ دوم.
23. حلی ، ابن داوود ، رجال ، تهران ، دانشگاه تهران ، 1383 هـ ش.
24. خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن ، شرح فصوص الحکم، تهران ، انتشارات مولی، چاپ دوم، 1368 هـ ش.
25. خویی، سید ابو القاسم ، معجم رجال الحدیث ، بی جا ، بی نا ، 1413 هـ ق ، چاپ پنجم .
26. رازی ، نجم الدین ، الرساله فی بیان الطرق الی الله ، نسخه خطی.
27. راغب اصفهانی ؛ حسین بن محمد ؛ المفردات فی غریب القرآن ؛ تحقیق: صفوان عدنان داودی؛ بیروت ؛ دارالعلم الدار الشامیه ؛ 1412 ق؛ چاپ: اول.
28. سلطان ولد ، ولد نامه ، تصحیح : جلال الدین همایی ، تهران ، موسسه نشرهما ، 1376 هـ ش ، چاپ اول.
29. سنایی غزنوی ، دیوان سنایی ، به اهتمام : م. رضوی ، تهران ، انتشارات سنایی ، بی تا.
30. سهروردی ، شیخ شهاب الدین ، عوارف المعارف ، ترجمه : ابو منصور ابن عبد المومن اصفهانی ، تهران ، انتشارات علمی و فرهنگی ، 1386 هـ ش، چاپ چهارم
31. سید بحر العلوم ، (دو رساله سیر و سلوک) رساله سیر و سلوک، منسوب به سید بحر العلوم، تهران ، انتشارات زنان مسلمان ، 1360 هـ ش
32. شبستری ، شیخ محمود ، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز ، شرح شیخ محمد لاهیجی ، تهران ، انتشارات سنایی ، 1387 هـ ش ، چاپ اول.
33. شیخ انصاری ، مرتضی ، کتاب المکاسب ، قم ، مجمع الفکر الاسلامی ، 1423 هـ ق ، چاپ ششم.

34. شیخ حرعاملی، نقدی جامع بر تصوف، ترجمه الاثنی عشریه، مترجم عباس جلالی، قم، انصاریان، 1383 هـ ش، چاپ اول.
35. شیروانی، علی، نشریه اسراء، قم، پاییز 1389 هـ ش، شماره 5.
36. صفی علیشاه، میرزا حسن، دیوان صفی علیشاه، به کوشش منصور مشفق، تهران، انتشارات صفیعلیشاه، 1379 هـ ش.
37. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، تحقیق محمد باقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی چاپ: اول، ۱۴۰۳ ق.
38. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی (للطوسی)، محقق: موسسه البعثة، قم، دار الثقافه، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.
39. طوسی، محمد بن الحسن، الغیبه (للطوسی) / کتاب الغیبه للحجّه، تصحیح: عباد الله تهرانی، قم، دائره المعارف الاسلامیه، چاپ: اول.
40. عاملی، شیخ حر، الاثنی عشریه، قم، دار الکتب العلمیه، بی تا.
41. عطار نیشابوری، فرید الدین، تذکره الاولیاء، مقدمه: ناصر هیری، تهران، انتشارات گلشایی، 1361 هـ ش، چاپ اول.
42. عطاردی، عزیز الله، ایمان و کفر ترجمه ایمان و کفر بحار الانوار، تهران، عطارد، 1378 هـ ش، چاپ اول.
43. علاء الدوله سمنانی، چهل مجلس، تهران، اساطیر، 1379 هـ ش، چاپ اول.
44. علامه حلی، خلاصه الاقوال، قم، دار الذخائر، 1411 هـ ق.
45. علامه مجلسی، ملا محمد باقر، بحار الأنوار، مؤسسه الوفاء، بیروت - لبنان، 1404 هجری قمری.
46. عمادی، مهدی، حسن بصری چهره جنجالی تاریخ تصوف، تهران، سنایی، 1384 هـ ش، چاپ اول.
47. غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، تهران، زوار، 1389 هـ ش، چاپ اول.
48. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، 1410 هـ ق، چاپ دوم.
49. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، 1410 ق، چاپ دوم.

50. فعالی، محمد تقی، تجربه دینی و مکاشفه عرفانی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1389 هـ ش، چاپ چهارم.

51. قزوینی، کیوان، استوار نامه، به اهتمام محمود عباسی، تهران، راه نیکان، 1387 هـ ش، چاپ اول.

52. قمی، حاج شیخ عباس، سفینه البحار، قم، اسوه، 1414 هـ ق، چاپ اول.

53. کاشی بیهقی سبزواری، کمال الدین حسین، الرساله العلیه فی احادیث النبویه، تصحیح و تعلیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1362 هـ ش.

54. گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد، ترجمه: محمد آقا رضا خانی و حشمت الله ریاضی، تهران، ناشر: محمد آقا رضا خانی، 1379 هـ ش، چاپ اول.

55. گنابادی، علی، صالحیه، تهران، چاپخانه آیدا، 1351 هـ ش، چاپ سوم.

56. گنابادی، سلطان محمد، ولایت نامه، تهران، انتشارات حقیقت، 1384 هـ ش، چاپ چهارم.

57. گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار، 1388 هـ ش، چاپ اول.

58. مایل هروی، نجیب، اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، تهران، نشر نی، 1372 هـ ش، چاپ اول.

59. مبلغی آبادانی، عبد الله، تاریخ صوفی و صوفی گری، قم، انتشارات حر، 1376 هـ ش، چاپ اول.

60. مجاهدی، محمد علی، پاداش نیکی ها و کیفر گناهان، قم، سرزور، 1381 هـ ش، چاپ اول.

61. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، 1388 هـ ش، چاپ پنجم.

62. میر آخوری، قاسم، تراژدی حلاج در متون کهن، تهران، انتشارات شفیعی، 1389 هـ ش، چاپ اول.

۶۳. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق: موسسه آل البيت، قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ ق.

۶۴. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبیه الخواطر، مترجم محمد

رضا عطایی، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، چاپ: اول، ۱۳۶۹ هـ ش.

۶۵. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی) - تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ هـ ق.

چاپ: چهارم.

66. همدانی، عین القضاة، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عسیران، تهران، منوچهری، 1389 هـ.

ش، چاپ هشتم.

67. همدانی، عین القضاة، تمهیدات، تصحیح، عسیران، تهران، منوچهری، 1389 هـ ش، چاپ هشتم.

فهرست مطالب

مقدمه 2

درس اول 5

تاریخچه صوفی و صوفیگری..... 6

13.....	تعریف تصوف
17.....	درس دوم
18.....	ولایت
26.....	درس سوم
27.....	سماع
31.....	شطحات
42.....	درس چهارم
43.....	شریعت طریقت و حقیقت
52.....	اعتذار ابلیس یا تقدیس شیطان
58.....	مبانی معرفتی تصوف
68.....	درس پنجم / تصوف از دیدگاه ائمه اطهار
70.....	روایات نقد جریان صوفیه
73.....	روایات نقد جریان سازان صوفیه
79.....	روایات نقد افکار صوفیه
85.....	درس ششم
86.....	دیدگاه علماء درباره تصوف و متصوفه

فرقه نعمت اللهی سلطان علیشاهی 89.....

فرقه ذهبیه اغتشاشیه..... 90.....

فرقه قادریه 91.....

فرقه نقشبندیه 92.....

فهرست منابع 95.....